





















# الذكر لله طمعة القلوب

الحمد لله الذي جعل في كتابه فيض انتباه في غياض الرزاق والبرهان



بواسطة حق سلف نظام الدين اوليا رحمة الله عليه من حافظه في محرابه الماحب

## مطبعة في اقع دس شيد در محبتاود دهل مطبوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام على محمد وآله وصحابة حميين بدار النور ان جواهر كنز الهام رباني واين واه  
فصل علوم سبحاني مباني كما از زبان گوهر نثار سلطان اشباح شيخ شيخ العالم قطب علامة الدنيا بدر الطريقة  
برهان بحقيقة سيد العارفين عمدة الابرار قدوة الانبياء الصفا لسلج الاولياء والامالكين بان العارفين من يد  
والشيخ والدين متع لهم المسلمين الجول المقادير امين جميع کرده شد انچه اذن تاج الصالحين از عين لفظ ایشان بسبح ميرسيد درين مجعوه  
نام است راحة القلوب بنسبة آمد بتوفيق السيد تعالى +

نام او تاج محمد اسد بود به اسم احمد بن علی محمد علی  
تجاریج پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس و ستائت دولت پانوس حاصل شد دعاگوی مسلمانان کی از  
سک بندگان سلطان الطریق فی الاضمین است نظام الدین احمد بدونی که جامع این ست سعادت پانوس  
سید العابدین حاصل کردها نگاهار چارترکی کرد دولت دین دنیا رفیق دشت بردست مهاب که خود فرود آورد و بر سر  
دعاگوی نهاده و خرقه خاص و نظمین چوپین عطا کرد احمد محمد علی ذاک

و این نیز فرمود که میخواهم ولایت هندوستان را بدیگری بدهم اما سوار راه بودید که در سرازید که گذرید که بدار نظام الدین احمد دلاوی میرسد  
این ولایت اوست بدو بدهی انگاه دعا گوئی برخاست که شتیاق با نبوس که از غایت بود که بخت عرض دارم چون در هشت حضور  
شیخ الاسلام در دعا گوئی اثر کرد و نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن شیخ الاسلام آگاهی داشت بر فرور زبان مبارک اند که آرسه  
شتیاق شما ازین روشن است که در خاطر دارم این سخن بگفتم که کل من اهل مشت بعد از آن دعا گوئی چون این سخن شنیدید بطرف گذرید  
بعد ازین هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم در قلم دارم بنویسند این درون عاقل گزیده بود که فرمودی حیات آن یکدیگر چه از زبان پر  
خود بشنود و گوش و گوش او بدان متعلق بود و آن را بنویسد زیرا چه بر دربار را اولیده است چون میسر چه از زبان بشنود و آن را  
بنویسد بعد حرفی که قلم آد ثواب طاعت هزار سال زمانه او ثبت کند و بعد مردن عالمی او در علین باشند این شوی نیز در آن حال بر  
زبان مبارک اند شنوی ای آتش فراقت لها کباب کرده با سیلاب شتیاق جان با خراب کرده با انگاه حدیرین محل این سخن  
فرمود که در دم را همه وقت بچنین باید زیرا که هیچ لحضیت که در دل این کس نماند که زنده آن ولی است که در محبت و شتیاق با  
بیشتر است اعرض سخن در رویشی افتاد بود و بر زبان مبارک اند که در رویشی پرده پوشی است خرق پوشیدن کار او است که عیب بزرگ  
مسلمان غافل شود و دشمن کسی بکاشف کند و هر چه از مال دنیا برسد همه را در راه خدایتعالی صرف کند و آن را لمصرف رساند

و فرمود آن نگاه ندارد آنگاه بر لفظ مبارک که صاحب یقینت مشایخ کبار در فوائد خویش می نویسند که زکوة بر سر نه است شکر و شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس کوة شریعت آنست که دو بستانم موجود باشد از ان پنج درم در راه خدا تعالی بدهد و زکوة طریقت آنست که از دو بستانم پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دو بستانم پنج درم نگاه ندارد و تمامی در راه خدا تعالی بدهد زیرا چه در روشنی خود فروشی است آنگاه ما هم این معنی حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین بهر زوی قدس الله سره العزیز را این دعا گوئی دیده است چند روز بعد از آنکه ایشان هم بود آنحضرت و زوی بقیاس هزار دینار کم و بیش هم علم فتوح و خاقانه ایشان بر سیل و آزار تمام در راه خدا تعالی حرف می زد و فلوس تاشکجه انداختی و این سخن هم گفتم آنچیزی نگاه دارم و روشنگر گویند بلکه گویند این روشنی ندارد است آنگاه هم درین محل فرمود که در روشنی قناعت است هر چه بدو رسد گوید که چنین سید زیر که در سلوک او لیاقت نباشد و دیده ام که وقتی مالک نینار رحمة الله علیه چو دیدن روشنی آن در پیش مالک نینار بایکدیگر حکایت سلوک بودند بعد ازین زمان جوین بران در روشنی موجود بود پیش آورد اما بی مالک نینار گفت اگر قدری نمک بجای بهتر بود می آن را بر او می ریختن این سخن را می شنید و فرمود که زکوة در دکان نقال گردد نه با و نمک و در پیش نشان داد مالک نینار و آن در روشنی تامل کرد و مالک نینار گفت اینک قناعت بر خود رختد و روشنی بر زمین آورد و گفت ای خواجه اگر شرافت قناعت نبوی کور ما در دکان نقال گردانید ای مالک نینار بشنود اجرای کارم و در سینه سال است که انفس خود را نمانده ایم این چه سخن است میگوئی در روشنی از تو بعد است و این باقی بر زبان مبارک نرساند ریاضی چون عمر در گذشت و روشنی به چون کار قسمت است کم کوشی به چون ترس جفا است نموده شی به چون گفته نوست است خاموشی به و هنوز خبر نداری که بر سر و نشان چه تیغ میزد و بعد از ان سخن در خرقه افتاد بر لفظ مبارک که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه خرقه یا تنبوت و خنجران بود که رسول الله صلی الله علیه و آله از او بگذشت صحابه را می بخشید و از خود فرمودن خرقه از پیر و درگاه خود یا فخر مرافقان است که این را بجای از شاخه هم از شاخه هم رسید تا که ام کس از شاخه اب با صواب و بد تا خرقه بدو هم اول وی سوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابابکر اگر این خرقه بدو هم چه کنی گفت یا رسول الله صدق و رزم و طاعت خدا تعالی کنم و آنچه پیش من از مال منال نیامی دینی باشد جمله در راه خدا می تعلیم صرف کنم بعد از ان وی بامیر المؤمنین عر خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهمی عدل کنم و بایندگان خدا انصاف و رزم و داد مظلومان بدم بعد از ان روی بامیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بدو هم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهمی باتفاق یکدیگر کار کنم یا بحق باشد بجا آورم و حیا و رزم و سخاوت کنم بعد از ان وی بامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه کرد که یا علی اگر این خرقه بدو هم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهمی پرده پوشی کنم و عیب نگان خدا تعالی نبمانم سازم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لب تان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرمان حضرت عزت بهمین بود که هر که از زیاران تو این جواب بدهد خرقه بدو همی آنگاه شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و بای های بگریست و بهیوش شد چون بهیوش



باز آمد بر لفظ مبارک را ندکه معلوم شد که درویشی پرده پوشی است پس درویش با بید که این چهار چیز دور بود اول آنکه چهره  
را کور سازد تا عیب و ان نه بیند دوم آنکه گوش را از کور سازد تا ناشنیدنی نشود و سوم آنکه زبان را لنگ سازد تا هیچ  
ناگفتنی نگوید چهارم پایی را لنگ کند تا هیچ جای نارفتنی نرود پس اگر کسی ازین خصلت به بیند تحقیق بداند که  
درویش است و گرنه حاشا و کلا که او مدعی درویشی است و هیچ چیز از درویشی ندارد و خود را بزرگوار میگوید و میگوید که من  
میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز تا چهل سال چشم را بسته بود و گفت که این را چه موجب  
است فرمودند سبب آنکه تا عیب مردان نبیند و اگر نگاه دیده آید از این چشم و عجبی بخیم بعد از آن شیخ الاسلام مدین  
حرف سید سرور را قهقهه کرد تا دیر بی سرور مرقه بود چون سر برد آورد و روی مبارک خود سویی عاگویی کرد و فرمود با با  
نظام الدین چون درویش نشین شود او درویش است هر چه بگوید و بخوابد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را رقت  
محمد شاه نام یاری بود و در آمدی بر زمین آورد و فرمود نشین بنشینت و از حد خراب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود  
روستفمیر اندکی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا متغیری گفت از حال برادر خود که روشن است و خوشی است شیخ الاسلام  
بر زبان مبارک را ندکه برادر او بنویس که شکوه است شاه مذکور در خانه آمد و بدید که برادر اصحت کلی شده و طعام میخورد و گویا  
هرگز رحمت نداشت آنگاه فرمود که درویشی همان رسول اله صلی الله علیه و سلم داشت از باد او تا قیل و لیل و از قیل و لیل تا شام  
هر چه رسیدی و در راه خدا بودی و هر که منین علی رضی الله عنه بارها و خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول علیه السلام شب  
چیزی نگاه داشته باشد بعد ازین میان مولانا به الدین احقاق پرسید که اصراف کدام است محمدان چه است شیخ الاسلام  
فرمود که هر چه بی نیت مهره برای خدای عزوجل ندیده هر اصراف است اگر بی نیت خدای تعالی بداد آن اصراف نباشد شیخ الاسلام و  
حرف سیده بودند که با یک نماز پیشین گفتند چون نماز ادا کرده در مراقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک +  
بسیار شیخ شاز و هم ماه شبان و در چشمنه شش و پنجاه و پنج و ستائید دولت پای بوس میزند خدمت شیخ بدر الدین غنوی و  
شیخ جمال الدین بانسوی مولانا شرف الدین ضمیمه قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و صاحب گیر هم بر لفظ مبارک را ند  
هر که از آینه گان برین کس آید خواه سکین خواه درویش تو آنکه محمد گزاید و هر چه موجود باشد او را بدهند آنکس درویش است  
باشد آنکه همدین غنوی بود که برین آید از سکین آید و آنکه و چیری آید و نیار و مراد واجب باشد او را چیری آید و نگاه شیخ  
الاسلام چشم بر بیکر و این حکایت فرمود و صحابه که بجزت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم می آمدند و طلب علم و حکام شرع و چون  
از آنها بازگشتند از راه بیرون می آمدند و می گفتند که اینان را ند میگویند و بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که عهده ابرار تاج الاتقیاء  
خواجہ قاضی الدین بختیار قدس سره العزیز را رسم بود و روزیکه در جماعت خانه ایشان چیزی میفرمود شیخ بدر الدین غنوی که خادم خانقا  
ایشان بود با فرمود که ای صاحب جواری ما هر که باید بدین از بخشش و عطا خالی نرود و بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی جانب بغداد  
ساز بود شیخ اهل سنجری سمرقند را و باقیم هرگز بزرگ با بیهوش بود و در جماعت خانه او نهادم و سلام کردم دست بمن داده

و من گنج بسید این گنجت بیا شکر عالم یک آید بنشین ششم چون تابعت بنده و بسیار لطفاً رزائی داشت چند روز بخدش ایشان حاضر بودم هرگز ندیدم که گاهی کسی از خانقاه او محروم برقی و اگر هیچ بنویخته خرابست گشتن دوی این عالم و کی عذای غرض من رزق قهبرکت کند پس از خلق آن یار شنیدم هرگز شیخ این نفس بدای تا او در حیات بومی هرگز محتاج و دیگر نشندی بعد از آن همدین محل فرمود که چون از اینجا و دواع شدیم در ویشی دیگر بیرون بغداد و غاری دریا قسم سلام کردم جواب سلام داد و گفت بنشین ششم دیدم که از گشته آهوان پستی در وجود او مانده و در خاطر من گذشت که این بزرگ و بار بزرگ میباشد حال خوشی هست رو بسوی من که و گفت ای بزرگوار درت چهل سال است که درین غار سکون ارم و طیفه من جز گاه و خاشاک دیگر نیست چون این سرکش شده که روی بزمین آوردم و قسم بهمین است چند روز دیگر و صحبت ایشان بودم بعد از آن دواع شد و بطرف بخارا شیخ سیف الدین باختری آمد و قسم میسر به عظمت و معیت بود چون بر جماعت خانه ایشان آمد روی بزمین آورد و فرمود بنشین ششم نظر بجانب من هر بار که میکرد میفرمود که این کسی است از شاخ رود گاه خواهد بود و به عالم میدان و فرزندان او گردن آگاه کلیم سیاه که بر دوش او بسوی من افتاد و فرمود که پیش من شدم چند روز در آن است صحبت بودم هیچ روزی نبود که قیاساً هزار و پنجاه سال مانده ایشان طعام خود راندی آن زمان که طعامی حرج شده بر آن روز که سیاهی محروم ز رفیق اشته با چیزی بنفخته بعد از آن بزمین آمد مسجدی پوشش آید که دم با داد شنیدم که در آنجا صومعه است که در آن بزرگ ساکن است چون هر صومعه که در میری دیدم با هیبت و قوی آنچنان کسی ندیده بودم در عالم فکر استاده و چشم سعه بود و پشت استاده میشد چنانچه بعد از سی و چهار سال در آن زندگانی عالم صحو آمد سلام کردم و جواب سلام داد و میخواست از بسبب من سخنی رسیده بنشیند ششم فرمود که من از بندگان شمس العارفین ام امروز سالی است که درین صومعه متکلف میشم اما ای فریدون بنی سال خیریت و بهشت نصیب من نشود این میدانی که اگر کجا است عاگوی دی بزمین آورد که فلان شود و فرمود که راه راست این است پس آن که دیدی که برستی قوم زاد و برست که زوره قوم بی شک و دست برادر و سوخته که در و بعد از آن این بزرگ را حوال خود حکایت کرد که ای فریدان که در کار بد و بد و بار داد و هفتاد هزار حجاب بر دوزین میان فلان شد که آنی چون اول حجاب تمام حجاب در نگاه آیدم که استاده اند و بهر چشم در هر دو دشته هر یک نصفه و گاه و سباز ایشان کسی نماند مگر عذای غرض من همه زبان حال میکنند که شتم تقسیم بدیدار تو بشن این از هر حجابی میگذر شتم صفت دگر و مجبان دیگر را میدیدم که یکدیگر میمانند بنی چون رسیدم در حجاب خاص از آنجا ندا آمد که لے فلان درین حجاب کسی آید که از جمله وجودات مینا و آنچه در دنیا است بلکه از خوش بیکانه شود واجب است که او را بگذر از همه بزرگ شده ام از بزرگ که چون از همه بیکانه نشندی با آنجا که چشم شمس کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فریدون بنی اما همه بیکانه باید بود و باقی بیکانه شوی بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چون شب را نماز شام برابر آوردیم چون از نماز فارغ شدیم دیدم که در کاسه شش چار نان تنک از عالم غیب پیش آن بزرگ در آمد و اشارت کرد که در آئی و آمدم و آن طعام بخوردم اما آن تنک در آن طعام یافتیم در هیچ طعامی نیافتیم با همانجا که دم با داد و برخاستم دیدم که آن بزرگ ناپیدا شد آگاه باز گشتیم و بطرف طاقان آمد بر او رمپ و الدین زکریا را

ویدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا کجا رسانیدی گفتیم اگر بگویم این کرسی که قبر نوشته در هوا شود و منوین سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا نشد بهائو الدین زکریا دست بر کرسی زد بر زمین فرود آمد فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیده انگاه از اینجا باز گشتم در دھلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی را در یافتیم چندان لغت که در وصف نیاید در او شان دیدم انگاه خود را در پله ایشان بستم و بشرف بیعت مشرف شدم سه روز پس من لغت بمن روان کرد و این سخن بهم گفتم که مولانا فرید کار خود تمام کرده است انگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد و غره زد و بهوش شد و میفرمود چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوش باز آمد و لبو می دعا گوئی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده اند انگاه بقیامی رسیدند لیکن این سعادت در هر کس مرکب است و فیض نازل امام روی باید که جد و جد کنند تا بقایم برسد بعد از آن فرمود ای برادر درین راه تا سفر کنی و بدل نموی و قدم بصیق نهی حاشا و کلا بگزیرم بقم قرب نرسی انگاه این بیت بر لفظ مبارک راند **تورا نهفته ازان ننمودند** و رے که ز دین ر که برو نکشوند جان در ره و لهاست اگر میخواهی + تو نیز چنان لشو که ایشان بودند انگاه شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در آمد و عالم تحیر مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت الحمد مدعی ذلک +

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سینه جنس و خمیس است ماته دولت پای بوس حاصل شد مولانا صاحب الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین بران بخدمت حاضر بودند سخن در دنیا می یافت بر لفظ مبارک اند که در حدیث است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که حب الدنيا راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست انگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنيا ملک من اخذها ملک شیخ عبد الله شتری گفت که هیچ حیاتی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم دنیا مشغول شوند هم بدان قدر از حق باز مانند انگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد بجانب وی حجاب شود پس مردم را میاید که همه حال دنیا مشغول نشود که هر چند که این کس دنیا مشغول گردد و از حق تقا باز مانند انگاه فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره الغریز و ایشان از استاد خود روایت کرده اند که تائیده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینه دل خود پاک کند و با ذکر حق تعالی موانعت نگیرد و هستی غیبه از میان بر نگیرد و با خدا یگانه نگردد و تا اینجا چنین کند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید بعد از آن فرمود که در تحفة العارفین خواجہ شمس الدین علی بن محمد بن علی نوشته است که حل صلاحیت آدمی دارد و آن تعلق بصلاحیت بدل دارد چون دل صلاحیت پذیرد آدمی بصلاح آید انگاه فرمود که دل بهم حیات

وهم مات و هر دو جدا گانه دار و چنانچه در کلام الله مسطور است او من کان میتا یعنی بکثرت شغل دنیا دل سیر می  
 فاجیه بزرگ المولی پس نده کند بزرگ مولی پس فرمود هرگاه دل لذات و شهوات و ماکولات و مشروبات دنیا  
 مشغول شود غفلت در وی اثر کند و هوا او را مستولی شود از هر جای اندیشه پیش خاطر آمدن سیر و در بنجر  
 اندیشه حتی دل را سیاه کند و چون دل سیاه شود حکم موت پذیرد و چنانچه هرگز نمی که در و خاشاک  
 بسیار شد تخم قبل نکند گویند که این زمین مرده است همچنان برشته که ذکر از آن دل برود و یو پر سه  
 بر آن دل مستولی شوند پس هر دلی که نشسته گاه دیو شد آن دل بمیرد زیرا که آنچه حق ذکر حق است بپذیرد  
 و آنچه سوای اوست خذلان و بطلان دارد و باید که جز حق نشود که محل سماع زندگان راست نمر دکان را  
 اما هرگاه تعلق دنیا از دل این کس زائل شود و هوای نفسی از وی منهی گردد و بنده بسر وقت خود پیوسته  
 ذکر و شغل باشد آن دل بنور ذکر زنده شود بعد از آن فرمود که در عمده خواجہ جتید بغدادی نوشته است که  
 اصل دین راه صلاحیت دل است و صلاحیت آن زمان حاصل میشود که درون خود را از اکل مذمومات  
 دنیا یعنی غل و غش و حسد و کبر و حرص و بخل پاک گرداند و دل مذموم را طهارت از اینها گفته شده است طهارت  
 و بدو اعمال کار در رویش همین است پس جوهر درویشی از اینجا پدید آید بعد از آن شیخ الاسلام جناب میرزا کبیر  
 و فرمود هر درویشی که او کار دنیا شروع کرده است و رفعت و جاه میطلبد پس بداند که او درویش نیست  
 متردطیقت است زیرا که فقر اعراض از دنیا است بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی در بغداد بودم  
 پیش خواجہ اجل سنجرمی رحمه الله علیه حکایت درویشان میرفت خدمت خواجہ سنجرمی فرمود که در عمده  
 خواجہ جتید نمی نویسد که درویش احرام است و جمله مذہب فقر که به اهل دنیا بیامیزد و مالوک و سلطانین  
 آمد و نشد کند انگاه هم درین محل فرمود که در حدائق ایراد افتاده است که وقتی بادشاه عراق سه سال  
 زحمت داشت خواجہ شهاب التری را طلب کرد و بجهت استعانت چون ایشان بیامد دست مبارک  
 بر روی مبارک فرود آوردند از برکت دعای صلاح ایشان حق تعالی او را شفا داد و خواجہ باز گشت کفارت  
 آن یک ساعت که بر بادشاه رفته بود هفت سال از خلق غزلت گرفت و این سخن هم گفت که مشایخ طریقت  
 درین باب فرموده اند که صحبت الاغنیاء للفقراء سم قائل پس حاصل این سخن آنست که هر چند از مردمان تو نگردد  
 بر سر نیکند بخدا نزدیک تر شوند چون محبت دنیا و دل ایشان استوار شده است هر آینه صحبت ایشان بانی او  
 زیرا که مذہب فقر و تقرب و طریقت آنست که زور دوستی دنیا و اهل دنیا در دل و رویش نماند و قبول و زرد  
 خلق در دل درویش برابر شود بعد از آن سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک باند که رویش بایه در ذکر جان  
 فرمود که هر تار موی که بر تن او باشد همه زبان گردد و چنانچه در کتاب اسرار العارفین نوشته دیده ام که وقتی

خواجہ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانچه از جمله مویہای اندام مبارک ایشان  
 طریق آبجوی خون روان شد و می آرند که یکی از اہل بیت کاسہ چوبین در زیر بازوی شیخ نہادہ بود چون  
 آن کاسہ پر شد و آن را بنیاشا میدادند از آن شیخ الاسلام روی سوی دعا گو کرد کہ اصل درین را حضور دل است  
 و حضور دل حاصل نشود تا از لقمہ حرام نہ پرہیزد و اجتناب از اہل دنیا نماید زیرا کہ مشائخ طبقات گفتہ اند یکسکہ  
 از لقمہ حرام و از مجلس ملوک و اہل دنیا دور نباشد او را کلیم پوشیدن رخصت نیست زیرا کہ کلیم صوفی پوشیدن  
 از انبیا بہت صلوات اللہ علیہم اجمعین و این لباس از جلد ابدال و او تا دست و زنا و دھدہ کلیم کسی نمائند کہ  
 موسی کلیم اللہ و آدم صفی اللہ و ابراہیم خلیل اللہ و محمد حبیب اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن ہمدین محل  
 فرمود کہ شنیدہ ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس سرہ العزیز کہ وقتی بخدمت خواجہ فرمود و  
 چشتی در چشت دہ سال ملازم بودم و در خدمت ایشان چنانکہ ہمہ وقت حاضر بودی گاہی ندیدم کہ قدیم مبارک  
 ایشان بر در پیچ بادشاہی و ملوکی رفته باشد جز در نماز جمعہ بعد از آن ہم از ایشان شنیدم کہ چون دروشی  
 بر بادشاہ و ملوک برو پس کلیم از رو باید ستد و ہر چہ بروی از سہاب دروشی بود بستاند و او را اجازت  
 دہند کہ از دروشی خود را بدر کنند و اگر ہر دین نرود جامہ و کلیم او را در آتش بسوزند زیرا کہ چون دروش  
 در میان اہل دنیا برود و ایشان آمیزش کنند پس بدانند کہ دروش نیست بدی کذاب است زیرا کہ بعضی  
 از اہل طریقت و مشائخ طبقات را دیدہ ام کہ چون ایشان را ہمی و یا حاجتی پیش آمدی کلیم صوفی پوشید  
 و زنجیر در گردن کردی و آن را در مناجات تنفیع آو دندی حضرت حق تعالی آن ہم را با جابت رسانیدی  
 بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعا گوئی کرد و فرمود ہر کہ جامہ پوشین پوشد ویرانشاید کہ لقمہ چرب و  
 شیرین بخورد و با اہل دنیا سیامیزد چون چنین کند در لباس اولیا و ملوک خیانت کردہ باشد بعد از آن ہمدین  
 محل فرمود کہ در آثار العارفین نوشتہ دیدم ام کہ یکی از مردان خواجہ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ بود گاہ  
 بادشاہ آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجہ ستر عورت داشت خواجہ ذوالنون مصری فرمود تا آن مرد را  
 بیاوردند خواجہ لباس کلیم از روی بستد و بسخت و بچشم غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیا و عارفان را  
 میان مردان خبیث میگرددانی و مینائی و میخوای کہ ہمین جامہ پوشیدہ پیش حضرت الہی بیای بعد از آن ہمدین  
 محل فرمود کہ می آرند ام مالک رحمۃ اللہ علیہ سہ پیراہن پوشیدی چون وقت نماز آمدی ہر دو پیراہن  
 بکشیدی و با پیراہن میانہ نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیراہن ظاہر نظر خلق بود ہر یار و رسم  
 افتادہ است و در پیراہن باطن بوی حرص و غل و غش سیدہ است و پیراہن میانہ ازین ہر دو شک  
 فارغ است پس بدین اولی ترک نماز گزاردم ہمدین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت تقدان چنین کردہ اند

انگاه بجای رسیده اند چنان بود که وقت نماز آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و عاگویی بازگشت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله  
 بتاریخ بخت و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمین دست ماته سعادت پای پوس بیشتر شیخ جمال الدین  
 متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس میر و شیخ نجم الدین نیز نزد من نشسته حکایت در شب معراج فضیلت  
 آن افتاده بود در لفظ مبارک را ندکه بزرگ شنبی ست شیب بخت و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم را در شب بخت و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که  
 او را شب معراج بود و سعادت معراج در یاد و ثواب او در نامه اعمال او بنویسند انگاه همدین محل  
 فرمود که وقتی دعاگوئی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر در آدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن  
 ایشان پرسیدم الغرض در ویشی بود او را نشان یافته ام که در کناره جله غاری است هانجا میباش چون  
 بخدایت آن در ویش رسیدم او را در نماز یافته چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین  
 آوردم اشارت کرد بنشین شستم اما چون بیدت و عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون  
 ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من گرد فرمود که از کجا  
 می آئی گفتم از اجداد من آن بزرگ گفت هر که با ارادت نزد درویشان آمده و بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ  
 این سخن فرمود روی بر زمین آوردم بعد از آن حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرمود امروز پنجاه سال باشد که  
 درین غار مسکن دارم خورشش من غار و خاکست و من از نسلان خواجه جنید بغدادی ستم قدس الله سره  
 الغریز بخت و هفتم ماه رجب بود ای فرید ایشب که گذشت ما بیدار بودم فضیلت این شب را حکایت بگویم  
 اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان نشود گفت امروز قریب سی سال است نمیدانم که شب چگونه است  
 و پہلوی من بر زمین نیامده اما شبی که گذشت هم بر مصلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار  
 فرشتگان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان  
 استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملک و الملکوت آوازی آمد که از آن  
 روز باز که ایشان آفریده شده اند چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین است بعد از آنجا روح مرا گزرا و از بند  
 و در آسمان دوم بردند چنان دیدم که بر در آنجا بابت قدرت خدای تعالی عزوجل را تماشا میدیدم که در مصف  
 نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم و در زیر عرش آنجا اولدبر آمد که بایست با ستادم جله انبیا و اولیاء  
 حاضر بودند جد خویشتن جنید را دیدم که استاده است و سر فرود افکنده و بیچ نیگوید چنانکه آواز برآمد که ملای فلان  
 گفتم لبیکای مبارک یا فرمان شد نیگوید و آنچه حق عبادت است بجا آوردی اکنون نخستین مکافات عبادت تو  
 چنین است که جائی تو در علین داده ام من از حد شاد شدم و سر بسجده نهادم فرمان شد که سر بر کن سر بر کردم گفتم

ازین بالاتر دم آواز برآمد که ای فلان ازین بالاتر توان رفت معراج تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر  
 کنی مقام تو بیشتر شود اما آن کسانی که از تو کامل تر هستند ایشان را تا حجاب عظمت است چون این آواز شنیدیم  
 نزدیک جد خود خواجہ جنید آمد و سر خود را در زیر قدم آوردیم دیدیم که سر خود فرو داشته پرسیدیم که  
 یا جد شایسته چرا سر فرو افکنده اید فرمود که آن زمان که ترا انجا حاضر آوردند درین حیرت بودم نباید که برخلاف  
 بوده باشی و یا در بندگی خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمندہ گردم و گویند که بنسبت جنید برخلاف  
 بهیچان سیدار شدم خود را درین مقام یافتیم پس ای فرید هر کس که در کار خدای است عذوبل در کار است  
 درین صورت مرد میاید که در کار کردن مرتبه خود را پیش برد انگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته امید  
 آنست که او را این سعادت روزی کند این دعا گوئی ملازم خدمت ایشان بودم و ایشان بعد از نماز مختصر  
 نماز حکوس میکردی و پیوسته پای خود بسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد از آن شیخ الاسلام  
 فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار چون از نماز فارغ شود  
 صد بار صلوة گوید بعد از آن سه سجده نهاده هر حاجتی که بخواد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد از آن  
 فرمود که از شیخ تمیم الدین سجری قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت است هر که این شب را  
 زنده دارد امید است که از رحمت خدای تعالی بی نصیب نماند بعد از آن فرمود که در خبرست از رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم که امشب از آسمان هفتاد هزار فرشته مقرب با طبقهای پر از نور فرو می آید  
 و درون هر خانه در روند هر کس که این شب را زنده داشته باشد و از معاصی دور بود و فرمان رب العزیز  
 ذوالجلال چنان میشود که بر سر بانی ایشان این طبقهای نورشار کنند شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود که چرا  
 باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کند و در کار خدای عذوبل غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فوائد بود  
 شیخ بدر الدین غزنوی با شش نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید سخن بر سماع  
 افتاد هر کسی چیزی نیک گفت چنانچه شیخ جمال الدین بالنوی فرمود که سماع راحت و لهاست و جنبش  
 اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند همدین میان شیخ الاسلام فرمود که آری رسم آشنایان همین است که  
 چون نام آشنانشان را شنائی نمایند بعد از آن شیخ بدر الدین غزنوی عرض داشت کرد که بهیوشی اهل سماع  
 از کجاست شیخ الاسلام فرمود از آن روز که ایشان ندائی آنست بر یکم شنیده اند و بهیوش شده اند آن  
 بهیوشی تا هنوز در ایشان مرکب است پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بهیوشی در  
 ایشان اثر میکند و بهیوش میگردد انگاه شمس دیر روی بر زمین آورد و عرض داشت کرد که آن روز که ندائی است  
 بر یکم و آمد و اوج جلدی بودند فرمودند که آری چون همه بی گفتند و وجود و ترسناک شوند شیخ الاسلام



فرمود که امام محمد غزالی رحمة الله علیه نویسد که چون حضرت حق ندائی الست برکم در داد و جمله را و احب بالبر بونید  
بمجرد شنیدن نداء الست برکم چها نصف شدند نصف اول بدل و بزبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگار ما  
و در زمان سجده کردند و آن صف انبیاء و اولیاء و صدیقان و صالحان بودند اما نصف دوم بدل گفتند بلی  
و بزبان گفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر سلمان می شوند و این صف آن طائفه که اول  
از شکم بلند و پیدای می شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولت ایمان روزی میکند اما نصف سوم بزبان  
گفتند بلی و بدل گفتند و سجده کردند و باز ردول کریم است آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان میباشند و  
آخر عیاد با سینهها کافری میزند اما نصف چهارم بلی بزبان گفتند از دل و نه سجده کردند آن طائفه اند که اول  
آخر از شرف اقربا و بیگانه اندند بعد از آن شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که  
سماع بیروش میگردد ایشان هم ابتدا نداء الست برکم شنیده بودند که بیروش شدند پس این همان  
بیروشی است که تا غایت روز در ایشان مرکب است همین که نام دوست می شنوند حرکت و غیرت و  
ذوق و بیروشی پیدای می آید و آن همه از معرفت است یعنی تا آن زمان که شناخت دوست در میان  
نمیشد اگر کسی هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نباشد و نیاید زیرا که چون ندانند که آن طاعت برای  
میکند و مقصود از این طاعت همین است که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشایخ طبقات گفته اند زیرا  
در کلام مجید فرمان می شود و خلقت اکبر و الانس والیعبدون و درین آیه امام زاهدی نویسد همه این است که  
نیافریدم آدمی و پری را اگر از بهر بندگی اهل سلوک می نویسند که یعبدون ای یعبدون مقصود نه این  
شناخت دوست است تا اول او را نشناسی ذوق طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی بهین که چون شخصی  
بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایان او آشنائی نمیکند  
آشنا نمیکرد پس در حقیقت و طریقت نیز همین حکمت است تا آنکه خدای عز و جل را نشناسی تا با او یار و دوست  
یعنی تا در پلای ایشان نماندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد از آن شیخ الاسلام  
ذکره العبد بالخیر فرمود که مقصود نداء الست برکم همین شناخت دوست است یعنی تا خدای را نشناسی ذوق  
طاعت نیابی بعد از آن محمد شاه نام گوینده بود که او پیش او حد که بانی سرود گفته است آن روز با یاران خود  
بیامد روی بر زمین آورد و فرمان شد نشستن نشست شیخ جمال الدین بانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی همه طایفه  
حاضر بودند و فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در قفس  
شدند چنانچه هفت شبانه روز در قفس بودند چون وقت نماز در آمدی نازا و میگردیدند و باز در سماع می شدند  
بعد از هفت روز بسیار شدند و غزل اینگونه گویندگان که میگفتند **س** لامت کردن اندر عاشقی راست است



ملاست که کند آنکس که میناست + زهر ترو دامنش را عشق زریب + نشان عاشقی از دور پیدا است +  
 نقاشی تا تو لای پار سا باش + که نور پارسانی شمع دلهاست + بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود که  
 ابل سماع طائفه اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگردد اگر صد هزار تیغ در آنوقت بر سر ایشان بنهند  
 ذره آنرا خبر نباشد انگاه فرمود آن زمان که مردم در عالم تحیر و دهر واهی و دست تحیر میباشند آن دم او را  
 از هیچ آئنده خبر نباشد پس اگر هزار ملک و آن ساعت در گوش او در آیند و بگویند دیگر بیرون روند  
 او را خبر نباشد انگاه دو و ایشان بخدمت شیخ الاسلام عرض داشت کردند که ما مسافریم میخواهیم بجای دنا  
 شویم خرج ندایم شیخ الاسلام بر فخر خسته خرابیش داشت و رویشان را داد که بروید چون بیرون  
 آمدند همه در پیش یکدیگر گفتند که خسته خرابی که کنیم که این درویش ما خواستند که بیرون اندازند چون  
 نظر درشت کردند تمام خسته خرابی را زگشته بود اقرار کردند و باز گشتند خواجہ درین خواب بود که بانگ  
 نماز در آمد خواجہ مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت احمد سعد علی ذلک +

تا ریح بخت و خشم روز پنجشنبه شعبان سنه خمس و خمسين است آئنه دولت قدس موصوفه حاصل شده  
شیخ جمال الدین افسوسی بخیر دست حاضر بود سخن در راندن مقرض اقامه بود بر لفظ مبارک رانده که  
در سیر العارفین نوشته دیده ام که چون سلمانی خوابد که در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند  
شب رانده دارد و خیریت خود از حضرت حق درخواست کند اگر شب رانده داشتن نتواند در روز  
پنجشنبه وقت چاشت گاه و یا در روز و مشنبه عزیزان و صاحبان جمع کند و سجاده بیندازد و مستقبل قبله  
بجای بیدار شدن و در کعبه استخاره بگذارد پس انگاه مرید را پیش خود نشاند و آیات متبرکه بخواند و بروی باده  
و پیش از آنکه آیات قوارع خوانده باشد مرید را بگوید که استخفرا گوید پس انگاه مستقبل قبله بنشاند  
بعد از آن مقرض در دست گیرد و تکبیر گوید به آواز بلند بعد از وقت راندن مقرض میان اهل سلوک  
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت تکبیر گفتن روی در نفس انداره شمرده گیرد و قصد نماید که به حجب بیرون  
می آیند و خواننده بر نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمده است بهمان دست و صورت تکبیر گوید  
تا فرشتگان بعد در آیند و آنرا که میگویند راست و درست است و گفته لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
بر زبان برانند و بار دیگر و سوسه نهند چون از تکبیر سه بار فارغ شود یکبار کلمه توحید گوید و دست و یکبار  
صلوات گوید و دست و یکبار استخفرا گوید چون فارغ شود مقرض بر سر مرید راندن گیرد و اول یک سوسه  
از امیدواران بخواند و از آن گوید یا خدا یا نه از غایت حضرت نبوده است اما سبط که در بنگی تو در آید چون بنگان حلقه در جویست  
گوشت بر جان مان نخی باشد آن هم عبرت او گردد بعد از آن یک سوسه میگیرد از امیدواران دست او بستاند و یک سوسه از نا امید چپ ازین سوسه

ماموریکه کند و بعضی گفت اندک یک ساعتی انصاف و بستاند و بگوید و قول صحیح آنست که حسن بصری روایت  
 کرده است از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که همچنین رعایت مقراض کردن بهتر از دیگران باشد زیرا که  
 خلیفه اهل صفه است و این حدیث در باب اوست انما دینة العلم و علی بابها بعد از آن دعا گوئی عرض شد  
 کرد که مقراض را ندان آنکه آمده است فرمود از بهتر از این هم خلیل الصلوات الصلوات علیه و علی نهی مری و  
 تلقین را ندان از جبرئیل علیه السلام بعد از آن هم درین محل فرمود که روزی حبیب عجمی و حسن بصری حجت آمد  
 علیها نشستند بودند مردی بیاد و گفت من مرید غلامم گفتند نشان باز گوئی که پیر ترا چه فرموده است  
 گفت پیر من مقراض را ندان و هیچ نگفت هر دو بزرگوار فریاد کردند که هو فضل ضلال ازین اشارت چنین  
 روشن نمی شود که پیر را باید که احوال مرید را عارف باشد بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد  
 و فرمود که شیخ را این مقدار قوت یباید که چون کسی بر نیست ارادت بخیمت در آید بنظر نور معرفت قوت  
 ذات خود زنگار سینه او را صیقل دهد تا هیچ کدورتی و مینه او نماند و چنان روشن کند که چون آئینه و اگر گفت  
 چنین نباشد او را شاید که مرید گیر و چون خود این چنین نیست بیچاره گمراه را چه ارشاد کند انگاه بر لفظ مبارک  
 را ندان چون مردم خواهند که خود را با ارادت شیخی و یا صاحب ولایتی در آورند میباید که حرکات و سکنات  
 نفوس ثلثه او نظر کند و مایل نماید که این بخصیه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی و ما بری نفسی ان  
 النفس الامارة بالسوء بعد از آن در نفس او امری نظر کند که این بخصیه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی  
 فلا اثم بالنفس اللوامة بعد از آن نظر بر نفس مطمئنه کند قال الله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی لربی  
 ربک را حقیقت مرضیه بعد از آن نظر در اوصاف قلوب سلیمه او کند که وی قلب سلیمه دارد و باز چون این  
 جمل را که گفتیم بصیقل نظر ضمیر خود روشن گرداند بعد از آن دست دهد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی  
 بطریق سنت اهل سلوک مشایخ مقراض را ندان و گرفتار نداند هم او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت  
 او در آید بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود این حکایت آن روز بستره حافی تائب شد  
 خود باز آمده پشیمان گشته روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد و بدست ایشان تائب شد و چنانچه رسم  
 مقراض و خرقه بود او را بیا موخت بعد از آن خواجه بشره جانی باز گشت و تا آن زمان که بزمیت فطین چون در پاک  
 نکرد سوال کرد که خواجه چه فطین نمی پوشی فرمودند چه مجال باشد که بر بساط بادشاهان فطین بپوشیم یکی از سبب  
 اینست که منی پوشم دوم آنکه در آن زمان که با خدای عز و جل آشتی کردم پای برهنه بودم اکنون شرم نمی آید  
 فطین بپوشم چون پوشم بعد از آن بر لفظ مبارک را ندان که اهل سلوک فرموده اند که هرگز از مریدانی شیخ بر قانون  
 مذہب و سنت و جماعت نمانند و حکایت او موافق کتاب الله و سنت رسول الله تعالی نباشد او چنین را ازین است

زیر که دود از آتش خبر میدهد و مرید از پیر خود و لهذا بیشترین مریدان و ضلالت یابانند از نجات کیمیز کار  
 نداشته اند آنجا که بحسن ارادت است و کمالیت زیرا که مقراض ستری است از اسرار الهی و هیچ کس بدین سر  
 مطلع نیست اگر چه بعضی گفته اند که مقراض قطع علائق است میان بنده و مولی پس مقراض اینچنین کاری  
 دارد و اندازه بر کسی نباشد که دست گیر و پس معلوم شد که درین راه نه مجاهده و مشقت از قبول نباشد  
 بعد از آن فرمود که دل مومن عظمی و کرامتی دارد در حضرت الهی الما خلق از اصلاح دل غافل انداجرم  
 و ضلالت و گمراهی می افتند کما جار اصل السلوک فی القلوب لقوله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله تعالی  
 بعد از آن فرمود و در پیشی که هنوز در مهتاد و حجاب بود و در آن روشنی راه نیافته باشد و خواهد که مرید  
 کند و خبر از ماندن مقراض و خرقه نداشته باشد چنانچه خود گمراه است آن بچاره را نیز گمراه کند و در ضلالت  
 اندازد پس در ویش عالم میاید و صاحب قوت تا ماندن مقراض و داون خرقه هیچ خلانی میان سنت  
 جماعت نرود و انگاه بدانند که پیر و مرید هر دو گمراه هستند بعد از آن فرمود که خواجه شقیق بلخی رحمه الله علیه  
 در دلیل الشافی می نویسد که هر کرا از خلق عزت نداده اند پندار که از عزت حق دور گردد و اندر زیر کفر با طاعت  
 خلق و اهل آن فقیر از زبان خالی نیست و مر رونده و جوینده مولی را باز میدارد و چنانچه در سلسله سلوک  
 نوشته دیده ام از خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره الخریزه که سالک این مسلک را میاید که کی حاجت  
 از خانه بیرون نیاید و بر دامن فاش نشیند مگر به مجلس عالم و با وجود آن سخن نه حاجت نگوید انگاه تا پیر  
 بنگی خود به بند تاجر دشمنی در ضمیر او پیدا آید بعد از آن بر لفظ مبارک را ندک چون پیر مقراض بر سر  
 مرید براند اول گوید تا او در حال غسل کند و چیسے شیرینی بدست خود در دهن او بکند تا بدین نیت سه بار  
 خود گوید بحضرت الوهیت که الهی بنده خود را بذوق طلب او خویش شیرین گردان بعد از آن اگر داشته  
 خلوت است خلوت فرماید و اگر نه سکوت و ارادت تلقین نماید بعد از آن فرمود که در اسرار العارفین نوشته  
 دیده ام که خلوت چهل روز است و بعضی گفته اند که هفتاد روز و بعضی نود و نه روز اما قول معتبر این است که  
 شیخ عبد الله تشری گفته لیکن در طبقه جنیدیه و دوازده سال است و نزدیک طبقه بصریه بست سال اما  
 بر قول اکبر اهل سلوک تعین است مقصود آنکه ریاضت مغلوب کردن نفس اماره است و عزالت مجبوس  
 کردن تنگ نفس است اسلامی را نکرده اما سلوک در مذہب مشائخ طبقات مراقبه است که در خلوت بجز مراقبه  
 دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزالت و خلوت نشیند جامعه صحر خود به پوشد تا از برکت آن جامه او را روان  
 حاصل گردد زیرا که خرقه داون همین است و بعضی از مشائخ طبقات گفته اند چنانچه خواجه فضیل عیاض و خواجه  
 حسن بصری رحمه الله علیهم نوشته اند که اول پیرای باید طاقین خود بر مرید نهاد بعد از آن تلقین ذکر نماید

و میگویند کہ سہ ذکر است اول لا اله الا الله دوم سبحان الله والحمد لله والاله الا الله والحمد لله والاله الا الله سوم  
یا حی یا قیوم اگر چنانچہ ذکر اول اختیار کنند باز بگویند لا اله الا الله دوم ہم بار بگویند محمد رسول الله و یکبار  
کلمہ سبحان الله بعد از آن سی بار یا حی یا قیوم اما باید کہ بہ آواز بلند گویند کہ اہل اونیز از استماع آن حظی  
بگیرند و بہرہ برزد و چنان بگویند کہ ہمسایگان بشنوند بعد از آن فرمود کہ در طبقہ جفیدہ دوازہ بار ست  
و نزدیک مانیز اما شیخ الاسلام فرمود کہ چندان ذکر بگویند کہ ہزار موی کہ بر تن اوست زبان گرد و ہتھدین  
محل بر لفظ مبارک راند کہ بیچنی پیغمبر در وقت ذکر گفتن چنان بہ پوش شدی کہ روی بصورت ہادی و از غلبات  
شوق باواز بلند گفتی کہ اسی منترہ از مکان خود غنیمت کن کہ دلم پر شد از اندیشہ ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو  
نہا شد و آن زبان بہر فرمود شیخ الاسلام خواجہ یوسف حنفی قدس السمرہ الغریزہ شرح الاسرار  
نوشته است کہ ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ کہ شیخ و مرید ہچو دایہ ست و طفل و بہر گاہ بچہ بدخو  
کند و او را بچینے و دیگر مشغول کند تا کہ او کہ خوشدل شود و لیس گیر و پس بچین پیر مرید را گاہے ذکر فرماید  
و گاہی قرآن خواندن ارشاد نماید تا دیگر چیز قرار گیرد بعد از آن فرمود کہ این قدر ہم بگویند کہ باہل دنیا  
بسیار نیامیزد و با ایشان صحبت نکند کہ صحبت مردم دنیا دل فقیر را پریشان میدارد ہتھدین محل فرمود کہ  
ہیچ چیز در ولش رازیان کا تر از صحبت تو انکار نیست چون در ولش عزلت گیر و کار دین و دنیاوی  
ساختہ گرد و بعد از آن شیخ الاسلام ہزار بار مبارک راند کہ ہمہ حال پیر و مرید بچین بیاید کہ بالشرح دادہ  
شدہ است آدمیم ہر سہ دعا اگر کسی را شیخے کامل نہا شد کتاب اہل سلوک را پیش خود دارد و متابعت  
آن نماید تا مبتاہ ارادت و مقراض ہم رسد انگاہ فرمود شیخ را واجب ست کہ مرید را وصیت کند تا از  
صحبت ملوک و اہل دنیا کسان را کہ سگ دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شہرت و ثروت نہا شد و  
سخن زیادہ بگوید و قدم خود شے حاجت دیگر حاجی نہر کہ در آنجا و در آن راہ اصل از دنیا باز بویان  
حب الدنیا را سس کل خطیبتہ بعد از آن ہتھدین محل فرمود کہ از سجادہ دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا کہ صحابہ  
طریقت گفته اند چون دانستند ہر روز بطلب دنیا بگردند پس علم حلال و حرام کہ بیان کند و اگر صوفی در  
کوچہ و بازار رود اقامت سلوک و سجادہ کند و بعد از آن بر لفظ مبارک راند کہ ابو بکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ فرمود  
علامت روندگان راہ قبول آنت و بہر طریق کہ باشد شب جمعہ را اقامت کند و ذکر زیاد تر تلاوت با در نماز  
اما فاضل ترین آنت کہ نماز بگزارد و صفت معراج ہمین ست کہ الصلوۃ معراج المؤمنین واقع شدہ بعد از آن  
فرمود کہ اہل سلوک گفتہ اند کہ اصل سلوک ریاضت ست و ثمرہ ارادت غنیمت بندہ خود را از اہل دنیا و صحبت  
اغنیاء و ملوک و ہوائے نفس دور دارد و صحبت صاحبان اختیار کند بر حکم ابن حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ

صحبة الصالحين نور ورحمة للعالمين الحمد لله على ذلك \*

بتاریخ یا مردوهم ماه مذکور سنه خمس و خمسين ست مائت دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که بنام مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک راند که در وقتی از غریز مسافر بودم در ویشان را دیدم از خود مشغول بودند شب ههناجا برابر ایشان بودم چون روز شد حوضه نزدیک شهر بود اینجا رفتم تا تجدید وضو کنم در ویشی را در یافتم از خود ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مرا مدت است که زحمت عارفه شکم دارم از آن ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن در ویش بودم چون شب درآمدی زحمت ادقوی تری می شدی معلوم شد که هر شب این در ویش را صد و بیست کعت نماز وظیفه بود هر بار که بقضائی حاجت برفتی درآمدی غسل کردی و دو گانه نماز گزاردی همچنین در آن شب شصت کعت در آب رفت و غسل بکرد و دو گانه نماز بگزارد و آن وظیفه خود تمام کرد آخر با چون در آب آمد جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرده پای های گریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر نفس از آن قاعده برنگشت و تا آنرا سرانجام فرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را زحمتی و دردی می شود پس بلانند که ویرا از گناه پاک سازد و دلیل خیریت اوست بعد از آن فرمود که روضه مسجد شیخ سیف الدین ماخرزی رحمه الله علیه در اینجا بودم مردی بخد مت ایشان بیاد و سلام کرد و گفت یا امام من ما لے دارم امروز منتهی است که در آن مال انقصان پیدا آمده است و وقتی از اوقات اعضا را هم زحمت میشود شیخ سیف الدین ماخرزی قدس الله سره العزیز فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان نپذیرد قصودے در زکوة پیدا آید باشد و نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه همدین محل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود مینویسند که فدا می قیامت آمانا و صدقنا حق را چندان درجه دهند که جمیع خلائق آرزو خواهند که لے کاشش که در دنیا با فقر حال بودیم و طائفه مریض را چندان ثواب دهند که همنه خلق آرزو کنند که لک کاشش را نیز در دنیا رنجور حال میشدیم تا به این مراتب میرسدیم بعد از آن فرمود که مردم را بیاید که در کردگار خود بر آید و بلاندهم دردی و محنتی که میرسد از کجاست زیرا چه طبیعت نفس خود بهم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این شنوی بر لفظ مبارک راند **س** لے بسا و دکان ترا دارم و است **س** لے بسا شیرکان ترا آهوست \* بعد از آن سخن درین باب افتاده بود که بیاید بهمه حال عقیده در باب در ویشان حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از بکرت شان انگس در حمایت حق بود بعد از آن همدین محل بر لفظ مبارک راند که شیرخان والی اوچه و ملتان بود در حق دعا گوئی چندان عقیده نداشت که بر زبان آید یا در حق او این بیت گفته میشد **س** فو کس از حال من نیست خبره انگه خبرت شود که فو خوشی \*

بعد از چند روز همان سال کفار در آن دیار رسیدند تمام پیب کردند و بهر دند آنگاه همدین محل فرمود که روزی  
 بطرف سیوستان مسافر بودم خدمت شیخ اوجدرانی را در باغ فتم رحمه الله علیه مراد کنار گرفت و فرمود زهی  
 سعادت که بر ما رسیدی الغرض در جماعت خانه اوسته بودم همچنان به فقیر و پیش صاحب نعمت میبایند  
 و یکدیگر در اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد از آن تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت است  
 کرامتی میان خویش اظهار کند گفتند اول شما بنامید که پیش قدم درویشانند شیخ اوجدرانی نیز روی سعه  
 درویشان کرد و گفت والی این شهر بفضل بر ما عقیده ندارد و ما وقتی از اوقات تصدیع میداد اگر  
 از میدان امر و سلامت باز آمد عجب بود و همین که خواجه اوجدرانی این لفظ بر زبان مبارک راند آسند  
 بیاد و خبر گرفت که همین زمان بادشاه این شهر گوی در میان میبخت از اسب خطا کرد و گردن مهره او  
 بشکست و بر جامه و آنگاه درویشان روی سوهی دعا گوی کردند که شما نیز بنامید دعا گوی سر در مراقبه کرد  
 بعد از زمانی سر بر آوردم و گفتم چشم پیش کنید و ایشان سر در پیش کردند خود او مراد خانه کعبه استاده  
 دیدند زمانه همدان مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی است بعد از آن دعا گوی  
 و شیخ اوجدرانی روی بدرویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنامید تا ما شکستیم همین که این سخن  
 گفتیم درویشان سر در خرقه کردند ناپیدا شدند خرقه خالی افتاده ماند آنگاه شیخ الاسلام روی سوهی  
 دعا گوی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خداست خدا در کار او مست یعنی هر که در خدمت  
 حق تعالی تقصیر نکند و آنچه رضای دوست باشد آن بکند و بر نفس کار را از چون غازیان بکند بعد  
 از آن هر چه رضای آنکس باشد حق جل و علا هر چه پیش او موجود دارد بعد از آن فرمود که حق جانب  
 بدیشان مسافر بودم در آن شهر بزرگان اولیا بودند چنانچه بعد از او احد بنه شیخ ذوالنون مصری قدس الله  
 سره الغزیر بیرون شهر میان غاری سکون داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ  
 زار و نزار گشته یک پای او درون غار است و پای دوم بیرون و خود بر یک پای نهاده استاده و آن را  
 بریده در عالم خیر اسناد و چشم در هوا مانند نزدیک او تدم سلام کردم و سوهی من کرد و گفت بایست که  
 شما نیز در استاده بودم من الفات که کرد بعد از سوم روز در عالم صبح آمد گفت لے فرید نزدیک من میای  
 سوخته کرمی و دورم که سحر گردی اما بشو حال باجرامی امروز هفتاد سال است که درین غار استاده  
 بودم و نمی را دیدم که میگزشت خاطر من میل کرد و خواستم که بیرون آیم تا ف غیب آواز داد که اے  
 مدعی عهد این بود که بغیر ما و نیز شش بجای کار و موجوده ابن پائی را از آن بریده بیرون انداختم زیرا که  
 بهر حال بعضی بیرون آمده بود اکنون قریب سی سال است کم بامش و اخلا این هشتاد سال عمر که بخشنم دعا بخیر

مانده ام و می ترسم که فردای قیامت این روی چگونگی خواهد نمود و درین حال شرمندۀ ام انگاه ملک المشایخ فرمود که  
شب بهانجا کردم دیدم که بوقت افطار شیر و قدری درو خرماد و طبخ کرده پیش آن بزرگ آورده اند و نهاده اند  
شمار کردم ده عدد خرما بود و فرمود ای فرید هر روز پنج خرما و خلیفه من بود امر و زده عدد آمده است و پنج خرما  
از آن تست بیا شیرستان و افطار کن چون آن بزرگ شیر و خرما پیش نهاد و هاگوئی روی بر زمین آورد  
و باز گشت و آن را تناول کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد چنان خلیفه بدخشان باکو کبه بادشاهی خود  
بیامد روی بر زمین نهاد و بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمده خلیفه گفت در سیوستان والی  
مفسد مال بنید به اجازت میطلبم که بر و بیارم تبسم کرد چو بی پیش داشت بر فور آن چوب بردست گرفت و جانب  
سیوستان بنیداخت گفت به زودم والی سیوستان را چون خلیفه اینچنین دید باز گشت چند روزی  
نگو مشته بود که کسان او را لها می فراوان آوردند و حکایت کردند و والی سیوستان بهار عام داده بود و  
بر تخت نشسته حکم میکرد و درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد و گردن از تن او جدا شد  
بر زمین افتاد و بمرد این آواز برآمد که شیخ عبد الواحد باید بدخشان ست این دست دست او بود که این را  
بگشت بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چند روز لازم جهت ایشان بودم آخر خصمت این هاگوئی از زنی داشتند  
انگاه به اجازت آن بزرگوار باز گشتم و شیخ الاسلام بجا زدند و مشغول شدند.

تاریخ سیف و هم ماه مذکور سنه خمس و خمین و ست مائۀ دولت قلمیوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ  
ابوالغیثینی افتاده بود و شیخ سعد الدین حموی به لفظ مبارک را ند که شیخ ابوالغیثینی قدس الله سره العزیز  
از حد بزرگ بود و شیخ یوسف الحنفی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ فرید الدین عطار و شیخ عثمان مارونی  
قدس الله اسرار هم را در یافته بود و بزرگان دیگر را نیز بعد از آن فرمود که درین ملائع نازل شدین را  
گرو گرفته خواجه ابوالغیث در صومعه بود خلیفه روی بدیشان نهاد عرضۀ داشت کرد و از حال آمدن مغل  
بر فور خواجه ابوالغیث چو بکی خرو پیش داشت بردست خلیفه او و خواجه ابوالغیث گفت که چون شب در آید  
این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب در آمد حکم ایشان را خواجه همچنان کرد و هزار میان لشکر  
کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر بنویستیان بود که کفار را با جنم رسانید  
چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده باز گشت بعد از آن همدین نعل حکایت کرد که شیخ  
قطب الدین بختیار راوشی قدس الله سره العزیز فرمود که وقتی من و شیخ جلال تبریزی و شیخ بهاء الدین نریا  
قدس سره در لمان بودیم و آن روز قباچه والی لمان بود و عیادت کرد که مغل نزد یک شهر رسید  
چه میفرمایند شیخ قطب الدین نیری داشت او را داد که برو جانب لشکر ایشان بفرست حکم ایشان را بجا کن



یک نفر مثل نموده بود همه رو بگریز نهادند بعد از آن همه برین محل فرمودند که درین اساک باران شده بود خلق در خطا پاک شدند که شمشک میکشت باران از آسمان نمی آمد خلیفه مین با جمله خلایق بر شیخ ابوالغیث رجوع بردند گفتند که دعای باران نخواهند فرمودند و جمله نمازگاه من حاضر شود چون روز شدند بحکم اشارت شیخ خلق نمازگاه حاضر شدند شیخ ابوالغیث بیامد و بالای منبر بر رفت حمد و ثنای خداوند و در دو بر <sup>صحنه</sup> صحنه صحنه سلم گفت بعد از آن سوی آسمان روی کرد و گفت الهی اگر طاعت من بحضرت تو قبول است باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نبر آمده بود که باران رسید چندان ببارید که پنج شش باره ز آب از آن شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود بعد از آن حکایت نقل ایشان فرمود آفریند که شیخ ابوالغیث نقل خواهد کرد نمازگاه را بدو کرده بود و بر سر مصلای بر کم قانون هر روزه قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگزارد و مسیب یاری در خدمت ایشان حاضر بود او را گفت غسل را طلب کن و جامه و سجده و خوشبو موجود آری بر بکم اشارت غسل را طلب کرد و همه چیز آورد و بعد از آن گفت که این مقام خالی کنیده تا شهسواران خدای را جای بر آید شیخ سوره یسین آغاز کرد و هرگاه تا اینجا رسید که فشیحان الذی سیده ملکوت کل شیء و لیله ترجون روی باز کرد و قضا نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشه خانه آواز برآمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت چهار داندانگاه شیخ الاسلام های بگریست و نعره بزد و بهیوش شد و چون بهیوش باز آمد این ثنوی بر زبان مبارک راند در کوئی نوعاشقان چنان جان به بندد که کاجا ملک الموت بکنجد هرگز به انگاه چهارمین میان غلمات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسی صلوات الله و سلامه علیه بسر آمد روزی در راه میگذشت و چون مستان میخرامید که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد و جواب سلام باز داد پرسید که تو بستی گفت ملک الموت مهتر موسی در شوق دشتیانی بود دوست بر آورد و چنانچه بر روی ملک الموت چنان زد که از پیش مهتر موسی علیه اسلام گریخت گفت آری دیگر نیامد چون ملک الموت بمقام خود باز آمد سر سجده نهاد و گفت الهی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نمی گریختم مرا هلاک کردی انگاه خطاب آمد که ای ملک الموت تا بدانی که میان منجان با غیره کار ندارد ما دانییم و دوست ما بعد از آن مهتر موسی روز دوم نماز گزارده مستقبل قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام در آمد و سلام کرد و بعد از سلام صلوات فرستاد پس ای بهشت آورده بود بدست مهتر موسی علیه و علی نبینا الصلوة و السلام داد و همین که مهتر موسی آن سبب را بوی کرد بوسه دوست از سبب درد ماغ او بر رفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد بگریست چنانچه در همه حاضران گریه انز کرد و نعره از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بهیوش شد این ثنوی



بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند به کاجا ملک الموت نگنجد هرگز به انگاه همدین محل فرمود که بزرگے از مشایخ کبار وقتی با جمیع صحاب خود بر سر روضه مهتر موسی صلوة الله وسلامه علی نبینا وعلیه رسید از روضه مهتر موسی آواز بر آمد رب اربی النظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده بود بچنین بود اگر مرد بچنان است و چون خواهد خواست بچنان خواهد خواست انگاه فرمود چون فلا رقیقتا شود مهتر موسی علیه السلام دست در گنگره عرش زنده و فریاد کند رب اربی النظر الیک اگر او را در آن حال فرشتگان نگیرد جلا فیست از بسیاری اشتیاق برسم زنده بعد از آن شیخ الاسلام روی سوئے من کرد طالب باید که در محبت و عشق مطلوب در هر حال مستغرق شده در یاد او باشد و هر روزی و هر ساعتی و هر لحظه و هر لحظه عشق او باید که زیادت شود تا از آن طائفه گردد که بیش ازین بود انگاه بارها در غلبات شوق این ثنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند به کاجا ملک الموت نگنجد هرگز به بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق بود چون عمر و سهری شد ملک الموت از مشرق تا غروب گشت هیچ جا آن جوان را نیافت باز در مقام خود آمده سر بسجده نهاد و مناجات کرد که خداوند آن جوان را نمی یابم که نام او از تخمه پاک شده است فرمان آمد که در فلان خرابه است به چون ملک الموت باز آمد و در آن خرابه تفحص کرد و نیافت باز برگشت در مقام خود آمد فرمان خدا تعالی در رسید که یا ملک الموت جان دوستان ما نتوانی که قبض کنی و یا ایشان را ببینی و در میان اما آنجا که دوستان اند ایشان در یاد و برنام و بهوای اچنان جان بدهند که خبر نداری بعد از آن شیخ الاسلام قدس السدس العزیز چشم پر آب کرد و ناخوشی بگریست و این ثنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند به کاجا ملک الموت نگنجد هرگز به بعد از آن همدین محل فرمود که از آن وقت که برادر من شیخ بهاء الدین نکر یا قدس السدس العزیز نقل خواهد کرد و پس از گوار ایشان صدر الدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بردست او داد و گفت این مکتوب باز کنی فرمان است که بدست شیخ صدر الدین به تا او بر دست شیخ بهاء الدین بکریارساند تا او بخواند شیخ صدر الدین به عنوان نام بخواند ای ای بگریست و گفت وای ای که طلب دوست نیامد ملک الموت که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرائی روید فرمود مرا فرمان است که بردست شما بدستم خدمت شیخ را شما بدیدید همین که شیخ صدر الدین نامه بیامد و شیخ بهاء الدین مشغول بود چون فارغ شد روئے بر زمین آورد و این مکتوب بردست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را بستد باز کرد و بشرف مطالعه مشرف گشت فرمود در شود انگاه سر بسجده نهاد و جان بداد و از دن لغوه برآمد که شیخ بهاء الدین بدوست پرست

انگاه شیخ الاسلام قدس الهدی سره العزیز لغره نبرد و پیش رفت و در بهوشی این لفظ بر زبان مبارک آورد  
 روزی باشد که انیز چنین شوم و بدوست رسم و این بیت میخواندند **س** در کوئی تو عاشقان چنان جان میهند  
 کاسخا ملک الموت گنج هرگز به انگاه درین محل حکایت شیخ سعدالدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود و بحد  
 رسید آنجا چند روز قرار گرفت و در آن شهر مسلمانان زحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد بر که مرضی و جرحی  
 دارد پیش من آرید حکم اشارت شیخ جمله یاران را پیش آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرو ری آورد  
 حق تعالی از برکت دست او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه باز گشت و در غزنین آمد چند نفر معیوب و  
 بودند آنجا دست بر ایشان فرو آورد بفضل خدای تعالی از برکت دست مبارک ایشان را بر صحت  
 بعد از آن شیخ سعدالدین در او چهره رسید چون نقل ایشان نزد یک شهید ران روزی که شیخ نقل خواهد کرد  
 جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سوره البقره آغاز نمود و ماشراق ختم قرآن کرد و درجه  
 افتاد و جان باد او از بر آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده غفلت بود بخدای تعالی رسید بعد از آن  
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند **س** در کوئی تو عاشقان چنان جان میهند  
 کاسخا ملک الموت گنج هرگز به بعد از آن همدین محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله علیه  
 رسم بودی جائی که نماز گذاردی همانجا در خواب شد سه تا ثلث شب گذشتی انگاه بر خویشی امام و خود  
 حاضر بودی مناشق بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عراذیمین بگذشت بعد از آن همدین محل فرمود که  
 مردی در بخاریشی در خواب دید که شعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بچند دست  
 بزرگ آمد و خواب خود گفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد و همدین محل فرمود که  
 شیخ سیف الدین باخرزی نیز بر خود را در خواب دید که ایسان میگوید که اشتیاقی بسیار شد و ران هفت  
 تذکره متواتر گفت در آن تذکره ذکر فراتی بود و در آن خلقی همه حیران که چه بگویند سخن در و دل از فرات میگویند  
 انگاه تسخیر تمام آورد در وی سوئی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پیر من را در خواب میخواند  
 من میرم خیر باد این بود که گفتم فرود آمد و در خانه رخت همان شب که فعلی خواند کرد و جمله اصحاب با او  
 و شعل می سوختند شیخ سیف الدین در فراتی پا چو از شب که شعله بر یک صوفی پوسیده بهار است  
 گرفته باید بروی بر زمین آورد و آن سبب بر سرته ری و بگوید که ایان و دو جان با تو سلیم شد  
 بهما بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگفت این نامه را بر زبان مبارک راند **س**  
 در کوئی تو عاشقان چنان جان میهند کاسخا ملک الموت گنج هرگز به بعد از آن شیخ الاسلام  
 و شیخ بدرالدین غزنوی و مولانا سخاوی را فرمان داد که شریفین بنامی که رسید نا اقص کنه صحت شیخ را

وقتی پیدا شده بیکه تاسه شبانروز از خود بخود می نمود بعد از آن در عالم صحرا افتاد احمد مد علی ذلک  
 بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور سنه الهیه دولت پای بوس میسر شد چند نفر در پیش از خدمت  
 شیخ بهاء الدین زکریا قدس العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ  
 مبارک را ندکه راه طریقت همه رضا و تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر برگردن زنده بران را شمی با شمی می  
 زنی شیخ الاسلام بر لفظ مبارک را ندکه هر که این چنین بود او در ویش ست هدرین سخن زانے خراشیده  
 چشم گریان و دل بریان بیاید و روی بر زمین آورد شیخ فرمود نزدیکتر بیا چون آن زال سیاه شیخ  
 الاسلام آهسته از او پرسید که کیف حالک زال گفت لایس بر گوارا امروز بست سال ست که فرزند  
 از من جدا شده نمیدانم در حیات ست میاد مرماست خدمت شیخ الاسلام قدس العزیز میسر و موقوفه  
 کرد تا دیری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر بر آورد و روی آن زال کرد و گفت پسر تو بیاید  
 زال چون بشنید روی بر زمین نهاد و باز گشت و در خانه رفت ساعتی بر نیامده بود که پسر شمشیر بر بیاید  
 دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیاید و جگر گوشه خود را  
 بدید و کنار گرفت درون خانه بر دو پرسید که کجا بودی گفت از اینجا هزار و پانصد کرده گفت امروز چگونه  
 آمدی گفت بر کنار دریا استاده بودم خاطر من هوی تو کشان شد یگانه گاه مروی سپید موئی  
 خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا بگری کی غیبت حال باز گفتم گفت اگر من ترا ببرم  
 چه کنی این سخن او را بغایت و شاعر نمود آن در ویش گفت دست مراده و چشم پیش کن و بچنان کردم خود را  
 بدیدم که بر در خانه خود استاده زال دریافت آن شیخ الاسلام ست بر فرور بیاید و سر در قدم آخنت آورد  
 و باز گشت بعد از آن شیخ الاسلام به لفظ مبارک را ندکه سخن درین بود که اگر مروی یا طاعتی از متعبد فوت شود  
 گوئی که آن برابر برگ ست بعد از آن شیخ الاسلام هدرین محل فرود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی  
 قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیاید روی بر زمین آورد و گفت امشب بخواب دیده ام که میگید قنار تو  
 نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف چشتی قدس سره هر چهاروی سوئی آن مرد کرد و گفت نینداز  
 از قنار باز باد و قضاشده است چون او اندیشه کرد همان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود ضرورت  
 باشد که آن خواب بتو ناید زیرا که از مصائب و در هر چه فوت شد و عمل هرگز ست چنانچه می آرد وقتی فاضی  
 رضی الدین رحمه الله علیه سوره قیس و فیل بریده آنروز فوت شد بر اسب سوار شده بود از اسب خطا کرد و پائے  
 مبارک ایشان بکشت آخر الامر جوان گرد خود بر آمد آنروز سوره یس بخوانده بود بعد از آن شیخ الاسلام  
 قدس العزیز بر لفظ مبارک را ندکه صاحب و رور باید که آنچه وظیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخوابید هیچ حال و وظیفه خود را ترک نهد که شومی ترک و در او همه ساکنان شهر اثر کند و آن شهر را  
خرابی پدید آید بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی سیاحی بروی گویی آمده بود از حالت و مشی حکایت  
کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافته که زیاد از زیست خانه آباد نبود و از خرابی آن شهر نقص  
کردم گفتند که در شهر مسلمانان هم نشینی بودند صاحب و در چنانچه چند نفر مسلمان و وظیفه خود ترک دادند  
یک سال بر نیامده بود که مظلان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامت ترک و در ایشان ایشان  
خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامت ترک و در چنین باشد بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که  
شیخ معین الدین بخاری را قدس المدره الغریز رحم بود چون کسی از همسایگان نقل کردی برابر جنازه او  
برفتی و بعد از بازگشتن خلق بر سر گور او بنشستی و او را دیدی که معنای آمده است تمام کرده بازگشتی چنانچه یکی  
از همسایگان ایشان در اجیر نقل کرد بحکم قانون دنبال جنازه او رفت چون او را دفن کردند خلق بازگشت  
و خواجہ بر سر گور او ماند بعد از زمانی برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من برابر او بودم دیدم  
که گویا ایشان و بدم متغیر شد و همان زمان برقرار خود باز ماند برخاست و سناوه شد درین سخن گفت که  
احمد مدیعت نیکو چیز است شیخ الاسلام قطب الدین اسی از آن حال سوال کرد فرمود و از آن که  
این مرد را دفن کردند و خلق بازگشت نشسته بود و دیدیم که فرشتگان عذاب بیامدند و خواستند کلمه اعدا  
کنند چنان شیخ عثمان بارونی قدس المدره الغریز پیدایش این سخن گفت که او از مریدان من است چون خواجہ  
سنان این سخن گفت بفرشتگان فرمان شد بگویند که این برخلاف تو بوده است خواجہ فرمود آری اگر چه برخلاف  
ما بوده است اما چون خود را در پله این درویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنند فرمان آمد که لے  
فرشتگان دست از مرید شیخ بردارید که او را بدو بخشیدم بعد از آن شیخ الاسلام قدس المدره الغریز  
چشم پر آب کرد و فرمود که بگو چیز است خود را در پای کی بسن انگاه این شومی از زبان شیخ قطب الدین  
یاد داشت فرمود که گویا که نام مرا از ایشان گیرند و در بد بایشم مراد ایشان بخشند انگاه فرمود که  
وقتی مرا حالتی پیدا شد مدتی سبوی حاضران کرد و بر نفع مبارک را ندید که اگر گویندگان باشند سماع بشنوم  
قضا را آنرو گویندگان حاضر نبود مولانا بدر الدین احقاقی تمام مکتوبات و رقعات و جزآن که در خلیفه داشت  
دست انداخت همان مکتوب که بوه است بر آمد و آن را بخندم شیخ الاسلام آورد فرمود که بایست بخوان  
چنانچه مولانا بدر الدین احقاقی ایستاد و بخواند که فقیر تقی بنعیم خیف محمد عطا که بنده درویشان است و از سر  
ویدہ خاک قدم ایشان چون این قبر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالی و ذوقی پیداشد که دروهم و فهم انگس  
نیامد و رباعی مکتوب این یا کرد و در رباعی آن عقل کجا که از کمال تو رسیده و آن یدہ کجا که در جلال تو رسیده

گفتم که تو پوره برگزینی جمال به آن روح کجا که در جلال تو رسیده انگاه شیخ الاسلام را یک شب باروز  
 درین رباعی ذوق سماع گرفت و بهر شوش بود بعد از آن حکایت شیخ الاسلام بختیار راوشی افتاد قدس العزیز  
 العزیز بر لفظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس العزیزها العزیز ملاقات کردند  
 حکایت سیاحی میکردند و عاگونی بخدمت ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس العزیز العزیز  
 حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قریش مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را در خدمت  
 نزدیک شهر سعادت قدس بوس ایشان حاصل شد غاری بود که در آنجا بزرگه مسکن داشت چون بدو رسیدم  
 او را در نماز در بافته چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد که علیکم السلام با  
 شیخ جلال الدین من تخیّر و حیران ماندم که او نام من چه داند آغاز کرد که باطنی العظیم تخیّر آنکس که تریمن آورد  
 همچون خبر کرد که جلال الدین در ویش می آید بهر فور روی بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشینم آن بزرگ  
 حکایت کرد که وقتی در شهر صفایان بودم در ویشی را در بافتم پیر بی با عظمت محمد و پنجاه سال عمر او بود از  
 بندگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر که از مسلمانان و غیره ملک بهر مهمی که می آمدند به نوزان بزرگ در ویشی  
 که هم ایشان آخر سید رسیده بعد از آن گفت که من هزار و هفتصد پیر را خدمت کردم هر یکی نصیحتی و پندگی گفته اند  
 اما از آنجمله آخر کسی بود که مرا پند داد و خواست شمس الدین و العارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخوابی که  
 بخوابی تعالی بمیری و بدو نزدیک شوی از دنیا نیز رست و از اهل دنیا دور ماندن در ویش هم از سبب علایق  
 دنیا است که سر همه خطاها همین حب دنیا است هر که از اهل دنیا نیز ارشاد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین  
 مروان خدا از همه بریده اند تا بخدای تعالی رسیده اند بعد از آن شیخ جلال الدین گفت من شبها بخوابم و وقت  
 افطار دیدم دو قرص چون از عالم غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیش من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان داد که  
 برو درین گوشه مشغول شو که شب گزشت بود که پیغمبر مردی جامه صوف سبز پوشیده و هفت شیر برابر او اند  
 سلام کردند و متقابل آن پیر نشسته و گاهی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزه در وجود افتاد که یا رب این چه بند کائنات که  
 با شیران آنس گرفتند اندر الغرض کلام آمد آغاز کرد: ندانم آخریاس و ختم قرآن کردند بعد از تلاوت برخاستند  
 و تجدید و تسبیح ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون تسبیح میدین نیز برابر ایشان نمازگزارم مرا این بزرگ  
 فرمود که این برادر من حضرت آرزوی دیدن او بود چون این سخن گفت بار و دم مصافحه کردم بسیار شفقت بر  
 ارزانی داشت انگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده باز گشتند انگاه من خدستم و ابراهیم  
 آن بزرگوار گفت ای جلال چندین بار می روی بر او باید که بندگان خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پناه  
 ایشان بندی و در کار خدای تعالی اقبال نمایی بر سر مغایر برسی اما درین راه که خواهی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب و شیر اند ما هنر چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من بستان که سلامت خواهی گشت  
 بعد از آن شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و باز گشتم چون دمان مقام رسیدم آن بر دوشم  
 دیدم که نعره زنان بر من زور آورند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران  
 زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیادت او کردم و بخانه خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند و دیدند  
 و سر بر پای من مالیدند و باز گشتند اسلامت بقام خود باز آدم آنگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک  
 را ندک چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمت شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز  
 کرد که در سبده حال وقتی در شهر هی رسیدم و در آن شهر درویشی بود و کرانه آن مسجدی خراب و در آن  
 مسجد مناره که آن راهفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بنجد مست ایشان و عا می رسیده بود آن را  
 هفت و عا میگفتند و عا یکی بود و دو گانه نماز هم آمده است هر که این دعا را بخواند و در آن مسجد دو گانه نماز  
 خواجه خضر را ملاقی شود شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نور الله مرقدہ فرمود که در آن مسجد  
 رفتم و دو گانه گزاردم و بر آن مناره بر آدم و این دعا بخوانم و فرود آدم ساعتی توقف کردم جای بیکس را  
 ندیدم گوی نو مید باز گشتم و از مسجد بیرون آدم ناگهان مروی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین  
 مکان با چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجه خضر حاصل کنم و دو گانه گزاردم و درین مسجد دعا که  
 آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر سراجچه خواهی کرد که او برگردان  
 بهیچوقت از دیدن او چه شود مگر تو دنیا طلبی گفتم خیر آنگاه گفت درین شهر مروی است که خضر بر دخت  
 اومی آید و دوازده بار رفته است و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مروی نورانی جاها  
 سبز پوشیده پیدا شد آن مرد تعظیم تمام پیش او رفت و در پای او افتاد بعد از آن آن مرد چون یک  
 من رسید روی سوی آن مرد پیشینه کرد و گفت این درویش وانی دادنی دارد و یاد دانی طلبد  
 آن مرد گفت نه دنیا میطلبند وانی دادنی دارد اما آن روی ملاقات من و تو دارد هر دین بودی که بانگ  
 نماز بر آید هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و بکجه گفتم کی پیش رفت و اما مست کرد و نماز گزار  
 در تراویح و دوازده سیپاره بخواند در دلم گزشت که اگر بیشتر نخواند بهتر باشد الغرض چون نماز تمام کرد و بر  
 بطرفی رفتند من بجای خود آمدم چون شب گیر شد بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم  
 چون شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد و روزنا مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند محمد مد علی ذاک +  
 تسبیح پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمین دست مائت و ولت قدس سره میسر شد عزیزان اهل صفه  
 حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود بر لفظ مبارک را ندک ماه رمضان بزرگ ماهی است درین ماه الطیلس لعین بیکه کند

تا از مسلمانان ائمن باشند و جلد در بائی رحمت میکشایند و درین ماه هر روزی و هر شبی پس هر آدمی یک فقره  
 طبق رحمت بردست گرفته از آسمان فرود می آید فرمان می شود که چون بندگان من دوزخ افطار میکنند  
 این طبق رحمت بر سر او نثار میگنید بعد از آن بر لفظ مبارک رانند که روزه سریست میان بنده و مولی هر عباد  
 که مردم میکنند آن را مکافات معین است بر خود اما ثواب روزه کسی نداند مگر خدای عزوجل زیرا چه خدا بیتی  
 میفرماید که الصوم لی وانا اجزی به روزه مراست و من دانم که ثواب روزه چه دهم انگاه فرمود که این ماه را  
 سه قسم نام ست قسم اول را دهل رحمت قسم دوم را دهل مغفرت قسم سوم را دهل آزادی این آتش دوزخ نام نهاده  
 پس در دهل اول رحمت است و برکت از آسمان بر بنده منزل میگردد و در دهل دوم همه مغفرت است و  
 آمرزیدن است و بخشیدن در هر ساعتی خطه و لمحۀ نیت که لک در لک مسلمانان آمرزیده نشود و در دهل سوم  
 آزادی جمیع مسلمانان روزه دارندگان این ماه از آتش دوزخ خلاصی دهند و آزاد شوند بعد از آن  
 بر لفظ مبارک رانند که هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد شود حق تعالی او را هیچ وقتی غمناک نگرداند و  
 برکت و خیر در کسب او روزی کند و هر که در رفتن این ماه مبارک غمناک شود او را خدای تعالی شادی هائی  
 و وجهائی روزی کند و هیچ غمناک نگرداند بعد از آن بر لفظ مبارک رانند که داشتن روزه ماه رمضان ثواب هزار  
 سال در نامه اعمال او بنویسند و همان قدر بدری پاک کنند انگاه فرمود که شب قدر نیابند مگر در دهل آخر  
 این ماه و از شرده شب بیشتر شب قدرست مورا می باید که درین شب با غافل نباشند تا از سعادت آن شب  
 محروم نمانند بعد از آن همدرین محل فرمود که مردان معنی را تمام سال شب قدرست و نعمت آن شب در  
 ایشان مرکب پس مقام با راحت همان است که این کس بدولت شب قدر میرسد بعد از آن فرمود که  
 بزرگان و خواجگان درین شب هائی ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی همدرین محل فرمود که  
 شیخ عثمان فارونی قدس العدمه العزیز در هر شب در تراویح دو ختم قرآن کردی چنانچه در ماه رمضان  
 شصت ختم می شدی انگاه فرمود وقتی طرف غری و عاگونی سافر بود در مسجد امام حدادی در ماه رمضان  
 فرود آمد بزرگ بود از حد با عظمت او را شیخ عبدالعزیز محمد باختری گفتندی او در آن مسجد امامت کردی  
 هر شبی سه ختم قرآن می نمودی و چهار سیپاره دیگر خوانندی چنانچه دعاگوئی در آن ماه همانجا بود و نبال این  
 سعادت ابردم انگاه فرمود که درین کار تا پنجمین نخی و مجاهده نه سازی هرگز بمقام نرسی زیرا چه اهل صفه  
 میگویند که درین راه مجاهده بسیارست انگاه بر لفظ مبارک رانند که خواجه بایزید بسطامی قدس العدمه العزیز  
 هفتاد و سال مرغضای عزوجل را طاعت کردی گان و دوگان سال نفس را آب نداده اند و هیچ آرزوی بنفس  
 نرسانیده انگاه باریافت بعد از آن چون بار شد با تفت آواز داد که هنوز آتش نیابا بر داری تا آن را نیگفتی

بیشتر نتوانی آمد گفت الهی من هیچ ندارم آواز برآمد که گرد بر آری چون تمام نگاه کرد پویشنی و گونه خالی بود  
 بیرون انداخت انگاه درین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و دایمی های بگریست  
 و گفت بایزید با پوشتین و کوزه خالی بار نیافت مردم با چندین علایق دنیا حاشا و کلاکے بار بایند بعد از آن دینی  
 سومی حاضران کرد و فرمود که اینک ماه مبارک رمضان است کسی باشد که در نماز تراویح ختم کنم همه روی زمین  
 آوردند و درین سخن متکفل شدند که زهی سعادت انگاه شیخ الاسلام در هر شبی در هر تراویح دو ختم کردی و در  
 هر رکعت ده سیاره اکثر خواندی و هنوز یک پاس شب باقی بودی که فارغ شدی و رآن ماه دعا گوئی نیز  
 در برابر بود بعد از آن در کشف و کرامات سخن افتاده بر لفظ مبارک رانده که وقتی شیخ جمال الدین او چه حجت علیه  
 و دعا گوئی یکجا بودیم او در ویش صاحب نعمت و با قوت بود چنانچه من و او هر دو نشسته بودیم چند نفر  
 در ویش اظرافه قلندران با سیجهای آهین و رک کرده بیامند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین او چه حجت شدند  
 هر کسی از آن قلندران بر مزاج درشت سخن میگفتند چنانچه در آن ایام در جاعتخانه شیخ جمال الدین خبرات  
 حاضر نبود ایشان بر عکس خبرات طلبیدند چنانچه شیخ جمال الدین او چه رومی من و دید من و دینی او که حکم  
 گفتیم رودانے پیش جاعت خانه شامیر و دایجا حواله کنم تا بروند و بر لب آب خبرات بخورند شیخ جمال الدین  
 روی بدرویشان آورد گفت که درین آب بروید اگر خبرات حاجت ست در ویشان را از حد و شواخود  
 برخاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب خبرات گشته بود آنقدر که توانستند بخورند شیخ  
 جمال الدین رومی بدرویشان کرد و گفت که درون رفقه بنشینید و آرام کنید هدرین محل فرمود از زمین  
 او حکایت کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیامد رومی بر زمین آورد و گفت من حج بودم شمارا در طواف دیدم که  
 طواف میکرد شیخ جمال الدین بانگ زد که ای نادان حکایت مردان فاش میکنم در کش که مردان خدا  
 زیر کلیم می باشند این خود چه چیز است کعبه پیش دراست اگر مردان بخوانند تا تو چشم پیش کنی از شرق  
 تا مغرب بگردند باز در مقام خود بیا بند ساعتی نگزاشته بود که درین محل دست آن مرد گرفت و گفت چشم  
 پیش کن او چشم پیش کرد و شیخ را و خود را بر سر کوه قاف دید نزدیک آن فرشته که بر کوه قاف مکلست  
 همان زمان باز مقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کرده باز گشت و این سخن گفت که آری درست گفته اند  
 مردان خدای را کس نداند که خدای عزوجل انگاه حضرت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک رانده  
 شیخ جمال الدین او چه را وقتی کس در نماز ندیدے هر گاه وقت نماز آمدی او ناپیدا شدی آخر معلوم شد که  
 در خانه کعبه نماز گزاردی و در کعبه همان لحظه بیامدی شیخ الاسلام هدرین حکایت بود که جوگی پر مجاهد کشید  
 از راه دور رسید و بخدست شیخ الاسلام درآمد رومی بر زمین آورد و از بهیت حضور شیخ الاسلام



نخواست که سر برآورد همچنان سر بر زمین نهاده ماند چون نظر شیخ بر او افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن سر بر کرد  
و دست پیش کرده بایستاد شیخ الاسلام روی سوئی او کرد که لے جوگی از کجائی و چگونہ جوگی از هیبت سیح  
گفت چون دو سه کرت از دو مبالغه پرسیده شد انگاه آهسته آغاز کرد که دہشت حضور حضرت مہربان  
اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد از آن شیخ الاسلام روی سوئی دعا گوئی کرد و گفت این  
جوگی بدعوی برآمده است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گزشت که روی او بر زمین سخت باد  
در زمان همچنان شد هر چند که میخواست که سر بر کند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدے  
تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد از آن شیخ الاسلام روی بدان جوگی آورد که کار خود تا کجا رسانیدی گفت  
کمالیت جوگیان همین است که چون جوگی بکمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام گفت بشتاب تا تا شاکنیم  
جوگی بزور خود در هوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد و فرمان خدای عزوجل آن نعلین  
نیز بر سر جوگی برفت هر طریقی که آن جوگی در هوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فور فرود آمد  
و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه است او خود چگونہ خواهد بود بر فور آن جوگی مسلمان شد  
و یکی از و اهلان حق گردید بعد از آن جوگی ہمدین محل حکایت آورد کہ کیفیت آغاز کرد کہ فرزند آن  
نیک و بد در عالم پیدامی شوند از سبب آنکہ خلق مباشرت کردن نمیدانند تا از حال خویش فرزند  
نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت و عاگہئی روزی این حقیقت را در خدمت بندگی شیخ الاسلام بیان  
کردم تبسم فرمودند کہ مولانا نظام الدین نیک بود کہ شاخوہ آموختید اما ترا چکار آید ہم بدو بکناری بعد از آن  
ہمدین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ  
الاسلام بیاوند روی بر زمین آوردند فرمان شد نشینید بنشینند ہر ایک آن بزرگ نظر بر روی مبارک  
شیخ الاسلام میکرد و سر فرو میکردند آن درویش را چون طاقت نماند بر خاست سر در قدم آورد و گفت  
ای مخدوم شماراد بیت المقدس جا رب کشان دیدہ ام پرسید شاکیانید گفتند کہ فرزند فرید جود ہئی ام  
شیخ الاسلام گفت آری بچنین است اما ترا چہ عہدہ بودہ است کہ گفتہ بودی مگر آن عہدہ فراموش کردی  
کہ میگویی آن مرد شرمندہ شد کہ من چہ کردم الغرض چون انفعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک  
راند کہ لے عزیز مردان خدا ہر جا کہ نشسته اند ہما بخا خانہ کعبہ است و ہما بنجا عرش و ہما بنجا کرسی و ہر چہ  
آفریش خدایست عزوجل در پیش او موجود است بانگ بدان درویش زد کہ چشم پیش کنی چون چشم  
پیش کردند فرمان شد باز کن چون باز کردند ہر چہ از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمدہ بود آن جملہ  
پیش آن درویش بنمودند آن درویش نعرہ بزد و میہوش شد بعد از زمانی بہوش باز آمد اقرار کرد

هم بخدمت شیخ الاسلام کلاه یافت و او خلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد از آن از ساوران بحر و بر روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یک بار در بیت المقدس برفتی و جارب دادی و همان زمان باز آمدی بعد از آن همدین محل فرمود و از احوال خود حکایت کردند که دعا گوئی بستم سال در فکر بود وقتی دین بستم سال همیشه ایستاده بودم چنانچه خون همه رفت و طسریق با پای من روان شدی و درین بستم سال چنان کردم که وقتی آب سرد نفس را داده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت بودند و دیشته که او را شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی بر زمین آوردن فرمان شدنشین بستم باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار پیش و کم داده برای خدمت شیخ الاسلام فرستاد گفت بیار س درویش همه داشته بود و پنجاه دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام بسم کردند که شهاب نیکو قسم برادران کرد و درویشان را این نوع نیکو نباشد از خدمت منگی کشید بر فور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود که اگر ترا این ترغیب نیکو دم تو دین کا خیره می شدی و پیش ازین هرگز بمقدمه مردان نمیرسیدی آخر الامر آن صد دینار را وارد او کردند بیعت از سرنوکن که در آن بیعت خلل افتاد اکنون برو هرگز کلاه وافی بستم به کار تو تمام شد محمد علی ذلک .

**بتاریخ بستم و پنجم ماه شوال** روز دوشنبه سنه مذکور دولت قدسوس حاصل شد شیخ جمال الدین بانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین احاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی بخدمت شیخ الاسلام آمد آنروز دعا گوئی از او پرسید که شما بر کدام راه میروید و اصل کار و میان شاپیت او گفت مرا علم همین است که نفس آدمی را در عالم ست یکی عالم علوی است و دومی سفلی از تارک تا ناف عالم علوی است و از ناف تا بقدم عالم سفلی است بعد از آن شیخ الاسلام قدس اند سره العزیز فرمود که آری همچنین است که او میگوید اما در عالم علوی صدق و صفا و اخلاق خوب حسن معامله است و در عالم سفلی همه نگاهداشت پکی و پارسائی و زبردست انگاه همدین محل شیخ الاسلام چشم بر آب کرد که مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود هر که دین و دعوای دوستی خدای تعالی کند و محبت دنیا در دل او باشد او در آن دعوی کذاب باشد بعد از آن فرمود که ورتوار بنیر قاضی حمید الدین ناگوری قدس اند سره العزیز می نویسد که نزول رحمت در سه وقت است اول در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن که به نیت قوت طاعت خوردند سوم در وقت حاجت و صفا کردن درویشان اما همدین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس اند سره العزیز درویشی شش و یا هفت نفر در رسیدند همه جوان و خرد سال و صاحب نعمت یک پیوندگی داشتند بجا نوا ده

خواجهان چشت ایشان بخدمت بندگان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز عرض داشت کردند که ما هر یکی را اجرائی است خداوند باری را فرمان و هدایت ما جرای بشنو شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز را فرمان داد که تو برو و اجرائی ایشان بشنو و مولانا بدرالدین اسحاق را نیز القصد کنی با دیگر می جرای کردن گرفت در غایت نرمی که آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین و مانند این یکدیگر تفریر کردند و من و بدرالدین اسحاق هر دو از لطف تفریر ایشان در گریه شدید با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ما جرای اینچنین باید کرد بعد از آن حکایت بسبب شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی اثر غضب پیدا نشود بقیه انانان بهر دین محل فرمود مردم چون طعام تناول کنند باید که ثبوت طاعت کنند که آن نیز از عبادت است و به هوا نفس نخورد و نگاه بهر دین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسند که وقتی در ویشی بر کنار دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد الغرض در ویش دیگر نیز نزد وی آمد چنانچه این در ویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را بر سر و به آن در ویش بده آن عورت آغاز کرد که در آن گزشتی نیست چگونه روم در ویش گفت چون نزدیک آب برسی بگو که لے آب بخرمت آن در ویش که درین نسی سال با من هیچ صحبت نکرده است مرا راهی ده تا نرا راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القصد طعام بستی و روان شد هرگاه نزدیک رسید گفت ای آب بخرمت شوهر من که درین نسی سال با من صحبت نکرده است مرا راه بده در حال آب دوشق شد آن عورت بگزشت و بر آن در ویش رفت سلام کرد و آن طعام پیش آن بزرگ نهاد در ویش تناول کرد و گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهیم رفت در ویش آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چکنی آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد در ویش گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بخرمت آن در ویش که درین نسی سال طعام نخورده است و اینچنین میگویند غرض عورت باز گشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دوشق شد و عورت بگزشت و برین در ویش آمد عرض داشت کرد که کیفیت مرد و دروغ بر من بگوئی گفت من و آن در ویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من نسی سال با تو بهوائی نفس صحبت نکرده ام مگر برای گز از آن حق و آن در ویش نیز اینچنین بهوائی نفس طعام نخورده است مگر برای قوت طاعت و درین صورت او طعام نخورده است بعد از آن سخن درین افتاده بود که خواجه عبد المهدی بن مسعود رضی الله عنه کوتاهه بالا بود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده اند کيفية العلم یعنی خراطیة علم ازین جهت معلوم میشود که کوتاهه بالا بود بهر دین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیاراوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم

رئیس نام یاری ہم خرقہ دعاگوئی باید و بجزرت شیخ الاسلام روحی بر زمین آورد و حکایت کرد کہ من آشب  
در خواب دیدہ ام کہ قبۃ الیت و در حوالی آن قبۃ خلق انبوه می آید و میرو و پرسیدم کہ درون قبۃ کیست  
گفتند درون قبۃ رسول خداست صلی اللہ علیہ وسلم و این مرد کہ می آید و میرو و خواجہ عبدالستو  
پیش رفتیم گفتیم کہ بجزرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم عرض دار تا سعادت پایبوس در یابم و بہ بینم  
عبدالستو درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید کہ ترا اہلیت آن  
نیست کہ مرا ببینی اما برو سلام من بختیار کاکی را میرسان و بگوئی تھے کہ در شرب میفرستادی میرسید  
امروز نہ شبست کہ نرسید بالغ بختیار کاکی را میرسان و بگوئی تھے کہ در شرب میفرستادی میرسید  
الاسلام قطب الدین؟ شرب ستہ ہزار بار درود گفتی انکا بختی بعد از ان حکایت مجاہدہ شیخ الاسلام  
قطب الدین اوشی قدس اللہ سرہ العزیز و فرمود کہ در بندگی ایزد و ذوالجلال تا بست سال خواب  
نخردہ بود و پہلوی مبارک بر زمین نیامدہ انکا ہمدین محل فرمود کہ درویش را خواب حرامست  
زیرا کہ چون درویشی آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دبیر نسخہ معطل آورد و اجازت طلبید تا  
شیخ الاسلام فرمان داد کہ نمشین بخوان شمس دبیر بر بنی کہ میخواند شیخ الاسلام بنگار معنی میفرمود و در بعضی جا  
اصلاح در سخنان می نمود و چنانچہ اول شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود کہ مطلوبی داری  
شمس دبیر گفت مادر زالی دارم و خود در بردش ادبیا شدم و در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود  
برو سکر ابار الغرض شمس دبیر رفت چند چٹیل یگانی بیاورد و در ان چٹیل بیکانے بودہ ست مقدار  
پنجہ چٹیل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود کہ آنرا قسمت نمایند ہر یکے را مقدار حرے رسد مخصوص چہا چٹیل  
از دست مبارک دعاگوئی عنایت شد شیخ الاسلام فاتحہ خواندہ اورا وسعتی پیداشد و چنان چند روز پیش  
سلطان غیاث الدین دبیر شد و کار او ساختہ آمد احمد سعد علی ذلک

بتاریخ پانزدہم ماہ مذکور سنۃ الیہ سعادت قدبوس حاصل شد و الی اجددین بردست کارکنان  
خود مثال دوویہ و دولت تگہ نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستادہ شیخ الاسلام نشستہ بود ایشان  
آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد کہ نمشیند نشستند و آن مال و منال بجز دست نہادند شیخ الاسلام  
تبسم کرد و فرمود کہ ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکرده ام و این دست خود بخان نیست  
باز برید کہ طالبان این بسیار اند بدیشان بدسید بعد از ان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت  
فرمود کہ وقتی سلطان ناصر الدین رحمۃ اللہ علیہ بردست سلطان غیاث الدین بلبن کہ طرف لسان آمد و بود  
بزیارت دعاگوئی آمدند چہا مثال ازان چہا روپیہ و چیزی نقدانہ باسم خدمتی بردعاگوئی آوردند از آنچند

چهار و بیست و هفت شیخ الاسلام و نقذانه جهت درویشان دعا گوئی تبسم کرد و گفت این را بیشتر برو که طالبان این بسیار اند بدیشان ده که خواجگان و مشائخ ما ازین بابت هیچ چیز قبول نکرده اند بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره العزیز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و مالها جمع کنیم پس ما را درویش نگویند بل گویند که ما دارست و دیهه دارد و درین صورت رو بدرویشان چگونه نمایم و میان ایشان چنان ایستاده شوم حاشا و کلا برید و دیگران بدید بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره العزیز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار آمد برمانه باکو که دولت رسید که سلطان شش مثال دیهه فرستاده است و چیزی بطریق نذر ارسال دهم و شسته بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره العزیز تبسم میکرد که ما قبول میگردیم اگر خواجگان قبول میگردند اگر امر و زبنا بعت ایشان نرویم فردائی قیامت چگونه بایشان روئی نمایم حال این را بیشتر بر که طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد از آن سخن در احادیث مشارق الانوار افتاده بود بر لفظ مبارک رانده که هر چه در مشارق از احادیث نوشته است همه صحیح است سنی هزار حدیث که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه و سلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته فردای قیامت میان من و خدای تعالی و صحت این سخن حجتی است از بزرگی مولانا رضی الله عنهما فی رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدی و با خلق نزاع در آوردی در آن نزاع رسول الله صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدی و آن حدیث پیش آنحضرت گذراندی آن حدیث صحیح کردی بعد از آن فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواست که نماز بگزارد هیچکس حاضر نبود مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دست او گرفت و برابر خود آورد و بایستایند چون رسول صلی الله علیه و سلم بحر رموست عبد الله بن عباس از مقام خود پیتر آمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نماز شکست دست او بگرفت و برابر خود بایستایند و نماز شروع کرد باز عبد الله رضی الله عنهما از جای خود پیتر آمد تا دو و سه بار بچنین کرد بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که چرا پیتر میروی گفت مرا چه زهره است که برابر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بایستم رسول صلی الله علیه و سلم احسن ادب او خوش آمد و خوشی او دعا کرد که اللهم وفقه فی الدارین بعد از آن سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ مبارک رانده که کرامت را مکاشفه میفرمایند و میگویند که این کار سبب حوصلگان است و مشائخ طبقات ناپسندیده اند درین صورت میباید که اینکس خود را چیزی ندانند بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نورانی نور الله مرقدہ بر سر دجله رسید مایهی گیر می دادم انداخته بودند خواجه حسن نورانی رحمه الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من باهی در دام آمده بود این خبر برخواجه جنید بغدادی رسید قدس المدسره العزیز فرمود که کاش  
در آن وام باری افتادی تا او را بگزیند باری شهید مردی اکنون کسی چه دانکه عاقبت کار او چگونه خواهد  
انگاه همدین آشنا حکایت شیخ سعد الدین حمویه قدس المدسره العزیز فرمود که من و او در زمانی یکجا بودیم  
میفرمود هر که مراست خود را پیدا کرد ترک فرض کرده باشد انگاه همدین محل فرمود که برادرم سعد الدین حمویه  
حکایت کرد که دلی این شهر بر من عقیده ندارد و تا روزی آن بادشاه بر دین بگزشت حاجب را فرستاد و این لفظ  
گفت که این صوفی را بیرون طلب تا او را به پیغم حاجب درون آمد و پیغام بادشاه همین رسانید من بر سخن او  
بیج التفات نکردم بنماز مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورت حال باز گفت بادشاه فرود آمد و بر دعا گوی  
رسید چون بدیدم که او می آید بر خاستم و بنشستی کردم الغرض هر دو یکجا نشستیم انگاه من اشارت کردم  
نخستی سبب بیارند من سبب را دو باره کرده بود و تناول میکردیم یک سبب بر آن طبعی بزرگ بود و در دل بادشاه  
گرفت که اگر این شیخ را صفای خود را به این سبب مرا خواهد داد پس من که در دل بادشاه این سخن بگزشت  
دست دراز کردم و آن سبب برداشتم و روی سوی بادشاه کردم و گفتم که من وقتی در سفر بودم و بشهری  
رسیدم و در آن شهر جمیعی دیدم در میان تعالی نام ششم دراز گوش شسته بود انگشتن بر دست یک از  
نظارگیان داد و تفقش حال ناید دراز گوش در دانه جمیع چنان چشم بسته میگشت و هر کسی را بوی میکرد  
تا رسید بر آن مرد که انگشتن برابر او بود و بایستاد و بهما بنجا قرار گرفت بعد از آن لبتاب باید و انگشتن  
از بستان الغرض بعد از تقریر روی سوی بادشاه کردم که اگر از کشف و کرامات چیزی بگویم خود را با آن  
حمار برابر کرده باشم و اگر بگویم در دل شما بگزرد و درین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سبب برگ  
جانب بیرون انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و مائی مائی بگریست و فرمود که مردان خدا می  
غرض جل خود را پوشیده داشته اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکرده اند شیخ الاسلام درین خواند بود که  
با یک نماز برآمد خود بنماز مشغول شد خلق و دعا گوی باز گشت احمد بن علی ذکک \*

بنام شیخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمین دست مائده و لبت پائوس حاصل شد شیخ بدر الدین غزنوی  
غزنویان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در عدل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه افتاده بود و بلفظ  
بمارک فرمود که پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که چون امیر المومنین را سلام در آمد  
روزی تیغ برهنه نمود و فرمود ببال را رضی الله عنها که بالائی منار مسجد برو و بانگ نماز بگوئی چون بالائی مسجد  
بانگ نماز گفت هزار در میان کافران افتاده که امروز امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه اسلام آورد و سلمان  
و ندان جمله کافران شکست و غلبه در کار کنیز پیدا شد که عمر خطاب با محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و همدین محل

حکایت دیگر فرمود که وقتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در راهی میگذشت خجرات فروشی در راه ایستاده بود میگفت  
 اگر گفت رعاداری که در عهد تو خجرات من زمین فرو برد گفت ای زمین خجرات این ضعیفه سیدتی تا ترا این دُره  
 عدل تهدید کنم تو زبیکو این سخن نگفته بود که زمین اشگافت تمام خجرات بالا آمد آن خجرات فروش در سیویه کرد  
 بعد از آن هم از بزرگی ایشان حکایت کردند که وقتی در خطره نشسته بود و فرقه خود را بنحیه میآید پشت مبارک او جانب  
 آفتاب بود که آفتاب بر پشت مبارک او بتافت گرم شد روی سوی پس کرد و بغضب جانب آفتاب دید و فرقه  
 را فرمان داد که نور از این بستانید که چرا بر پشت عمر بتابد پس فرشتگان بحکم خدا تعالی نور از او گرفتند جلوه جهان  
 تاریک شد رسول خدای صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم آن روز در حیات بودند از حد غناک شدند فرمودند که  
 قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستیند جلوه جهان و افلاک تاریک شدند هدرین اثنا جبریل علی هینا علیه السلام  
 فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قیامت قائم نشده است اما آفتاب بر پشت مبارک عمر بتافت  
 عمر خطاب جانب او بنظر تنزیدیه بود همان وقت نور از آفتاب بستییم اگر عمر او را بخندد نور او را در هم سیم  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر را طلبید و شفاعت کرد و عمر گفت بے یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من  
 بغضب دیده بودم اما بخشیدم در حال نور بافتاب باز دادند چنان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت  
 کردند که وقتی جانب قیصر روم پیغام فرستاد که مال چرائی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان بروند  
 و او را ببینند که اگر لائق باشد بفرستم و گرنه خیر چون رسولان قیصر روم در مدینه بیا آمدند در خانه امیر المومنین  
 عمر رضی الله عنه رفتند بجانده نبود پرسیدند که کجا رفته است چون در خطره رفتند دیدند که فرقه را بنحیه میکنند  
 سلام گفت از ضمیر روشن که امیر المومنین عمر خطاب را بود یک بار بشانخت روی سوی آسمان کرد  
 و فرمود که مال آور و دید ایشان گفتند که او منی دهر دُره در پیش بود بروست گرفت و دست بر آورد و گفت  
 بپنداختم رسولان قیصر روم جذب خورده باز گشتند در انشای راه خبر رسید که قیصر روم بر تخت نشسته بود  
 بارعام داده که کیف ما اتفاق دیوار اشگافت دست با دُره بیرون برو قیصر سر بریده شد قاصدان  
 کیفیتی که دیده بودند باز گفتند چندان مال بیامد که آنرا حد و نهایت نبود و چند بزرگواران آمدند آمدند علی اکث  
 بتاییح است و یکم ماه مذکور خنثی و حسین و سبع مائده دولت قدیموس حاصل شد سخن و ترک دنیا میرفت بلفظ مبارک  
 رانده و وقتی بزرگ از بزرگان دین مصلی بر روی آب انداخته بود و ناز میگذاشت دید که خنثی و حسین و سبع مائده  
 بر ننا کبیره ارتکاب دارد او را از آن توبیده هدرین محل حکایت بود که حاضر شدند گفت ای بزرگوار بگو  
 من جو میکه ارتکاب دارم نشان بده تا از آن توب کنم آن بزرگ گفت که تو درختی در میان نهال کرده و در  
 سایه آن می نشینی و آسائش میگیری و باز میگوئی که برای خدا نهال کرده ام خضر در حال مستغفر شد بعد از آن



آن بزرگ و معنی ترک دنیا با خضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد از آن که بزرگ  
گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواهد بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول  
کنی ترا در دوزخ خواهند بر من و دوزخ قبول کنم و دنیا قبول کنم خضر گفت چرا او گفت زیرا چه بسوقصد  
خدای است عزوجل و آن لک خدای عزوجل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ  
قبول نمایم و دنیا قبول ننمایم سخن در آن افتاد که هر کس را می باید که همه حال در یاد حق مستغرق باشد  
اتگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که  
ترا با خدای تعالی مشغول باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت نه می آن ساعت که مرا از تو  
یاد آید اتگاه سخن در علم و عقل افتاده بود نیز کتاب مفصل در پیش بود علم بیان میکرد نمود در آن میان میفرمود  
خدای تعالی را بر بندگان دو محبت است یکی ظاهر دوم باطن اما آنچه محبت ظاهر است پیغامبر اندوخته در  
باطن است آن عقل است زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل است علم او را منفعت نکند اتگاه همدین محل  
فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرود آمد علم موجودات است که  
مهتر برئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرود آمد و علم آدم الاسما کلها ثم غرضهم علی الملائکه  
چون علم و عقل هر دو بر وی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در تفکر شد که چه قبول کنم پس از عقل  
قبول کرد گفت تو آنم که از عقل علم حاصل کنم اتگاه همدین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوات الله  
سلامه علیه را در مصحف قرآن شده بود که واجب است جمله عاشقان و صاحبان را که از چهار ساعت  
غافل نباشند ساعت اول باید که از خداوند خویش مناجات کند در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعت بیانجا  
فیهاربه اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گردد بر آید و بیندیند که اگر نا امان خود بچیکنم و چه بخورم  
و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم بجا بت فیها بطنه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند هر  
عصبه که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و ایشان بگوید تا چه گویند و ساعت چهارم عند الاخوان بجزرت عن  
عیوبه اما ساعت چهارم آنست که زمانی بخورد و زمانی نخورد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و  
نابیندیده نیستند اتگاه بر لفظ مبارک را ندیده و حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بدوستی  
درستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا چه عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردان  
کمیست که خود را بشناسند پس درین صورت عقل مختار است اتگاه همدین محل فرمود که در تواریخ چینی  
حمید الدین ناگوری می نویسد قدس الله سره العزیز که هر چیزی را غایتی هست و غایت عبادت عقل  
است زیرا چه عبادت نه علم رنج بهیه ده است و علم نه عقل درد سر و محبت موز قیامت همین عقل است



امام عظمیٰ را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله انشا می کنید از معادنت کدام خبیثت فرمود از  
 هر آیتی و حدیثی که مسئله انشا می کنیم از مد و عقل است اگر عقل نبود ی پاک مسئله شرعی نواقصم اخراج کنیم  
 شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جلد چیز است زیرا چه اگر عقل نبود ی از معرفت باری تعالی  
 خبر نبود ی بعد از آن پانگ نازدادند شیخ الاسلام بنام مشغول شد خلق و عاگویی بازگشت محمد علی  
 بتاسیخ و بهم ماه ذی القعدة مسند مذکور دولت قدس بوس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود  
 بر لفظ مبارک را که که علم فاضلترین و بالاترین جلد عبادت است نزدیک خدای تعالی از روزه و نماز  
 و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی است که عالمیان ندانند و زهد زهدی است که  
 زاهدان ندانند و کار ازین هر دو بیرون است مرد می باید که ازین هر دو بگذرد و دل خود را بریده  
 گرداند انگاه فرمود اگر مردم درجه علم بدانند که کدام درجه است دست از جمله کار بدارند و همه در  
 تحصیل علم مشغول گردند زیرا چه علم ابری است که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست در آن ببرد  
 از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس  
 سره آمدنیز یکجا بودیم که علم چه است که در فندیل آنگین پاک که جمله عالم ناسوت و ملکوت از او  
 روشن است پس در علم مشغول است او را از تاریکی چه پاک که در جیم او همه عالم روشن است انگاه همین  
 محل فرمود که علماء از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را باز پس کرده اند  
 و در گاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور دانی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام  
 چشم پر آب کرد و بگوسیت که اکنون قوت و برکت کجا مانده بود بعد از آن همین محل فرمود که در شرح  
 علامی نویسنده فدای قیامت آما و صدقاً صلحاً و اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم  
 ننیکردند فرمان شود که ایشان را در عرصات حاضر آوردند فرمان شود و فرشتگان عذاب را غلبای ایشان در  
 گردن ایشان کنند و بدو رخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که این علما ایشانند که  
 در ظاهر با علم پارسای خود را میگردند و در باطن با علم کار نمیکردند و بجمله و تصویر دنیا را از میان می ربودند  
 بعد از آن بر لفظ مبارک را که که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله علیه می نویسد که چون مرد  
 در کار علم مستی نشود و بر آن کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق میدهد که حق از باطل جدا کند و نیک  
 از بد بداند و جلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع است اما نام عالمی مطلق است فی الحقیقه  
 عالم بهان است که او علم نبوی و داند و علم نبوی آسانی است و وحی از پروردگار عالم است که بر پیغامبر  
 رسیده است از و چهار سیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک را که که انکس را بخود شناخت نباشد

هو او هوس بتلای خود گرداند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر  
 بعد از آن ملک مرده هزار در نظر او آوردند او گوشت چنم نگر و بعد از آن سوی دعا گوئی و می فرمود  
 اهل معرفه قومی اند که اگر از عویش تا شری صد هزار ملک مترب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و  
 نظر اهل معرفه نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجودند پندارند و او را  
 از آن و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی دروغ زن باشد اهل معرفت  
 بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین بهرودی قدس الله سره العزیز  
 حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بنده خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند  
 و در سرای حیرت و دشت فرو داند که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خداست  
 باشد بعد از آن همدین ایشا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجرى قدس الله سره العزیز حاضر  
 بودم فرمود که اهل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس هرگاه این مقام  
 میسر آید اگر در آتش بسوزد خبر نباشد بعد از آن فرمود که اهل معرفت را دعوی گفتگوی انگاه دست  
 آید که اول خود را از اثر معرفت بخلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت  
 لازم کند بعد از آن نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز حکایت کرد که وقت رحلت  
 ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که بخدمت شیخ جمال الدین چون بودم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم  
 می نمود و چنانچه در حیات تبسم بود پرسیدم که مخدوم شامده اید تبسم چیست گفت اهل معرفت خداست  
 چنین باشد بعد از آن بر لفظ مبارک را ند که در عشق و معرفت درست کسی ست که در هیچ شی خرق تعالی  
 پادش نیاید انگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره العزیز  
 که درخت عقل را آب فکر و دهن دختک نشود و بر مزید گزند و درخت غفلت را آب جهل و همتا  
 بر میگرد و درخت توبه را آب استیلا و درخت محبت را آب غفلت همتا بر میگرد و بعد از آن همدین محل فرمود که از اوقات  
 سید الدین سنجرى قدس الله سره العزیز می شنیدم آن شب که آن بزرگوار نقل کرد که چند صدک سوال نمودم از علی بن مسلم را در خواب دیدم گفت  
 دوست خدای حسین الدین سنجرى خواهد آمد باستانه ام و آمده ام چون خواب نقل کرد در پیش من نوشته دید  
 نوشته دیدم بیایند امات فی حب الله شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ ناز بر آمد خواب در نماز مشغول شد  
 خلق و دعا گوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دوازدهم شهر ذی القعدة سنه خمس و خمسين دست . . . ولت باهوس بیست مولانا  
 بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین انصاری و عزیزان و دیگر بخدمت حاضر بودند سخن بر سر کی ترک نیامیست

بر لفظ مبارک رانده حق تعالی از آن روز باز که این دنیا آفریده است از دستان یکی در وی نگریسته نگاه همدین  
 میان فرمود که امیر المؤمنین علی که ماسد وجه فرموده است که از و چیزی ترسم یکی آمد وی درازی اهل دوم  
 متابعت دنیا و هوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و درازی اهل آخرت را فراموش کند  
 نگاه فرمود که بزرگ بود در غنیمت از و پرسیدم که دنیا بسوی مالک است دارد و آخرت سوی ماری دارد  
 هر یکی از ایشان بفرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید آخرت را بسیار کنید که فرود بسیار کار بخوانید  
 و آنچه امر و زور دنیا ساخته می شود آن وقت میسر نخواهد شد بعد از آن همدین محل فرمود که خواج عبد الله  
 سهیل تستری رحمة الله علیه آنچه از مال دنیا داشت همه بخلق داد مردمان و اهل خاندان و زبان بکلام  
 گفتاوند که ذره برای خرج لایبی نگاه و شتی فرمود که چه حاجت است که نگاه دارم بعد از آن همدین محل  
 فرمود که در اسرار العارفین نوشته یافته ام از خواجیحی معاذ رازی رحمة الله علیه که چون حکمت از  
 آسمان فرود آمد سوی لاهی رام نگریه که اگر این چهار خصلت در دست اول آنکه حرص نیاید و دوم آنکه  
 که فسر داده خواهم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چهارم دوستی شرف جاه آرم گیر اگر این چهار خصلت  
 یکی بود آنجا قرار گیرد نگاه فرمود که برادر پناه الدین زکریا رحمة الله علیه یکجا بودیم حکایت زبیر میفرمود که  
 زبیر درویشی سه چیز است در کسی که این سه چیز نیست زبیر نیست اول شناختن دنیا پس دست برداشتن از و  
 دوم خدمت مولی کردن و نگاه داشتن ادب سوم آمدن و مندی آخرت و طلب کردن آن بعد از آن  
 بر لفظ مبارک رانده که از خواجگان با آنجا چه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا را  
 بیاریند و او در میان عصمت بخراشد و بنیست نیکوی خود نماید و بگوید یارب مرا سزاوار یکی از بنده گان  
 خود گردان از حضرت خداوند جل شانہ آید که ای دنیا نه پسندم مرتزاد ایشان را که در متابعت تو  
 بوده اند پس دنیا را بهار نشو و گردانند نگاه سوی دعا گوئی روی کرد و میخواست که ترک دنیا کن تا  
 فردا بر آید و زرخ نزدی نگاه همدین محل فرمود که چندین فتوح و فقه که بر دعا گوئی میرسد اگر نگاه دارم  
 خزانه ما پر شود اما آنچه می آمد در راه او صرف میکنم همدین محل فرمود که خواج محمد و دوستی قدس الله سره لایق  
 در شرح اولیائی نویسد که بدی باور یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانه از دنیا گردانند پس هر که است  
 برگردد آن خانه و کلید نگردد که همه بلا و بدی از دنیا است بعد از آن تفسیر امام زاهد و پیش بود روایت بر آن  
 نجی المصنفون و هلاک المثلون یعنی برینند بک ساران و هلاک شوند گر آن باران بعد از آن سخن بر بزرگی  
 خدای تعالی افتاده بود بر لفظ مبارک رانده که حق تعالی از همه بزرگ است پس چون چنین باشد چرا بود که  
 مردم از چنین نعمت خود را محروم گردانند و بفرمود که صرف نکنند بعد از آن فرمود که خدای تعالی را بندگان

در شنیدن نام دوست جان و مال فدای کند چنانچه در اسرار تابعین آورده اند که در وقتی درویشی  
 در بادیه سکن داشت شصت سال در عالم تفکرات استاده بود ناگاه از عالم غیب آواز برآید یا احمد  
 درویش چنین نام نامی شنیده نعره بزد و بیفتاد نظر کردند جان بخت تسلیم کرده بود بعد از آن همدین  
 محل فرمود که اگر اهل سلوک زمانه از ذکر خدای تعالی باز می ماند میگویند که ما مرده ایم اگر زنده  
 می بودیم ذکر مولی از ما فوت نشد بعد از آن همدین محل ملائم اینجی فرمود که وقتی بزرگ بود در  
 بغداد همراه بار و ذکر احمد وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شد از عالم غیب ندا آمد که فلان  
 ابن فلان مانند چنانچه جمله خلق بر حکم خدا فلان مانند خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شدند و را  
 حی و قایم یافتند عجب مانند و بمحضرت در آمدند آن بزرگ تبسم کرد که معنی راست آمده بود دید همچنان  
 بدانید که در نداد بود زیرا که وظیفه من از من فوت شده در عالم غیب ندا داد و ند که فلان مانند بعد از آن  
 همدین ایشان فرمود که ذکر مولی بر زبان داشتن نشان ایان است و بیزاری است از نفاق و حصار است  
 او را اندوید و حرز است او را از آتش و دوزخ بعد از آن همدین محل فرمود که در شرح مشایخ می نویسند چو  
 مومنان بذكر خدای تعالی دهن باز کنند و برآید از آسمان که بر خیزید و شناسی ما کنید که خدا بیغالی گناهان  
 شما بیا مرید انگاه بر لفظ مبارک راند که در سیستان بودم درویشی را در یافتم در عالم سکوت استاده جز  
 ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینک شب و روز استاده و کشته و خفته و  
 بیدار و پاک و جنب از اذ حق تعالی غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد از آن همدین محل فرمود که  
 بزرگی بود که اگر کسی را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را صحیح کردی روزی بخن درویش افتاده  
 فرمود که شانه کردن درویش سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پیغمبران دیگر هر که درویش را  
 شانه کند حق تعالی هرگز بر او آفت درویشی نیارد بهر موی که درویش او باشد حق تعالی ثواب هزار  
 برده آزاد و نامه اعمال او ثبت فرماید همان قدر بدی و ور کند ثوابی که در کردن شانه است اگر مردم بدانند  
 دست از جمله عبادات بدارند و همدین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک راند که یک شانه نشاید که  
 دوس کند زیرا چه جدای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم عورتی  
 دو بچه زانید متصل هم و حضرت رسول عرض داشتند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم فرماتا یک دیگر جدا  
 شوند رسول صلی الله علیه و سلم در فکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فراموشی شود که یک شانه راست کنید همان شانه در سر هر دو بگردانید بفرمان خدای عز و جل از هم  
 جدا خواهند شد رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که بروید و چنین بکنید چون یک شانه در سر هر دو کرد و جدا چنان چند روز

از یکدیگر جدا شدند بعد از آن سخن در نماز جماعت افتاده درین باب بنیکو غلو کردند بر لفظ مبارک را ندکه اگر دو نفر  
 بهم باشند جماعت باید کرد اگر چه باو کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند  
 باید که برابر باشند بعده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک را ند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم  
 عزیزی را در یافتیم از حد بزرگ صاحب نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت  
 مروم را از ذکر خدای تعالی شش چیز حاصل می شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل ندین میکرد  
 دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکر معاصی دور نبود علامت آن باشد که  
 او را خدای تعالی دور افکند سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد  
 چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هر که ذکر خدای تعالی بسیار کند از غم و بد  
 و پری بر پیشش خدای تعالی در گور او منس باشد انگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکر ی برابر کلام  
 نیست مبادی که آن را بخواند که ثمره آن از همه طاعتها فاضل ترست بعد از آن ملائم این معنی فرمود که  
 شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوی قدس الله سره العزیز که در خبر آمده است از  
 رسول مصلی الله علیه و سلم که سوره الملک را در تدریس نام ماثور است و در پارسی نام ماثوره و برادرند  
 است هذاب گور را بعد از آن گفت که در خبر مسطور است هر که در شب سوره تس را بخواند چنان باشد که  
 شب قدر یافته است بعد از آن ملائم این معنی فرمود که بزرگ بود در بغداد و اندلس بسیار گفتی روایت  
 در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید بر او بشکست و خون روان شد هر قطره که بر زمین  
 می افتاد نقش الله الله میداد می آمد پس بحقیقت باید دانست که هر که در کاری برود در همان کار همچنان بر خیزد  
 بعد از آن سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک را ند که در فتاوی کبری نوشته دیده ام که از ابوهریره گفتند  
 رسول مصلی الله علیه و سلم لیس شیء اکبر عند الله من الدعاء یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی  
 گرامی تر از دعا بعد از آن فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سجری قدس الله سره العزیز روایت کرد  
 از خواجه عثمان مارونی قدس الله سره العزیز که در قوت القلوب یعنوی سیدان المدیح المسلمین فی الدعاء  
 یعنی دوست دارد و خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد از آن فرمود که وقتی در میان  
 من و برادر من بهاء الدین ذکر یا کجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن  
 بزرگ هر که چهار چیز بگیرد از دعا خدای تعالی از وی چهار چیز بزرگ گیرد اول هر که زکوة بگیرد حق سبحانه و تعالی  
 مال از وی بگیرد دوم هر که صدقه و قربانی بگیرد از دعا خدای تعالی عافیت از وی بگیرد و هر که ترک نماز گیرد از وی  
 جل جلاله اندر مرگ عذابا بالمعدنه ایمان از وی بگیرد و هر که دعا بگیرد از دعا سبحانه و تعالی اجابت عاز وی بگیرد

و همدین محل فرمود که وقتی در بغداد مردی را در پیش شیر انداختند بقصد هلاک او هفت روز پیش بن شیر بود  
 هلاک نکرد و فرمان خدای تعالی بنمود که او را هلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود که اسم  
 باری تعالی نزد وی بود و اسم عظم این ست بسم الله الرحمن الرحيم یا دائم بلا فناء و یا قائم بلا زوال و یا امیر  
 بلا وزیر انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت دشمن تو همین نفس اماره است و ابلیس همین نیز هدرین  
 محل بانگ ناز برآمد شیخ الاسلام بنانه مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد لله علی ذلک

**تاریخ دوم** ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسين و ست مائه دولت پائوس حاصل شد سخن در فضیلت  
 ماه ذی الحجه افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در او را شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره  
 سره العزیز بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که دو رکعت نماز در اول شب ماه ذی الحجه  
 بگذارد و در رکعت اول فاتحه یکبار و سوره آیت از سوره انفام و در رکعت دوم فاتحه یک بار و قل  
 یا ایها الکافرون یکبار بخواند حق سبحانه و تعالی ثواب حج کنندگان و رنامه اعمال او بنویسد بعد از آن  
 شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که وقتی جوانی فاسقی بد کرد واری گناهکاری نقل کرد خلق انسیب او  
 متاسف بودند که حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونه خواهد بود و هدرین محل نبر سگ از زرگان  
 او را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد و گفت آنزلان که مراد گور فرو آوردند خلق باز گشتند  
 فرشتگان عذاب آمدند با عمودهای که زنند و مرا عذاب کنند فرمان آمد از آن زننده که بنیر و آن پانیده  
 فغانه بزیرد که دست ازین بنده بدارید که من او را بسیار مزیدم و جای او در بهشت دادم و او یکی از حج  
 کنندگان ست فرشتگان عذاب دست ازین باز داشتند و در حضرت من نیاز بود داشت کردند که الهی  
 این جوان فاسق و ماری بود چه نیکی و وجود پیدا آمد که او را بسیار مزیدی فرمان شد چنمین ست که شما  
 بگوئید اما در شب اول از ماه ذی الحجه ساله دو رکعت نماز گذارش پس او را بسیار مزیدم بعد از آن  
 هدرین محل فرمود که از وهب بن نبیه رضی الله عنه آمده است که حق سبحانه و تعالی بدیه فرستاد بر مهتر موسی  
 صلوة الله علیه مهتر جبرئیل علیه السلام بدیه آورد و گفت ای موسی هر که در ایام عشره ذی الحجه در بنده روز  
 این کلمات بگوید چنانست که دوازده هزار بار تورات خوانده باشد و گوئند این کلمات را ده هزار نیکی و نماند  
 اعمال او بنویسند و ده هزار بدی و در کنند و هزار فرشته صلوات گویند و عمل او از اهل زمین فاضل تر باشد  
 بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک راند که در عوارف شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره  
 سره العزیز بروایت فقیه ابوالیث سمرقندی رحمه الله علیه نوشته دیده ام که این کلمات در انجیل منزل بود  
 از آسمان بانیا از برکت این بنیامی شود و فورمی بیند که از آسمان فرود می آید انگاه شیخ الاسلام فرمود









اول بعد فاتحه اتم نثر کبار و در رکعت دوم بعد فاتحه و المرسلات کبار و در رکعت سوم بعد فاتحه و الصلحی کبار  
و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص کبار بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که در او راوشیخ الاسلام شیخ شهاب الدین  
سهروردی قدس المدرسه العزیز آمده است از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که دو رکعت نماز بعد عید ضحی  
در خانه بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه کبار و سورۀ والمرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد و در حج و عمره  
و در دهای حاجیان در طواف سعی کرده باشد حق سبحانه و مال او برکت دهد بعد از آن فرمود که در او را  
شیخ الاسلام شیخ عثمان مارونی قدس المدرسه العزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روزی که  
هر که این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاهدارد بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ما علمت  
من عمل فی هذه السنه ما غشيتني عنه ولم تضه و لم تسبه و لم تنه عني بقدر تک علی عقوبتی و دعوتی  
الی التوبه بعد حلالی علیک اللهم انی فاستغفرک فیها یا غفوراً غفر لی و ما علمت من عمل تر ضاه عني و وعدت  
النواب فقبله منی و لا تقطع رجائی یا عظیم الرجاء اللهم ارزقنی خیر هذه السنه و افيها برحمتک یا ارحم الراحمين  
انگاه فرمود که برادر من شیخ بهاء الدین ذکر یا قدس المدرسه العزیز آورده است که مصطفی صلی الله علیه وسلم  
میفرماید هر که دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگذارد و در هر رکعتی فاتحه کبار و چندی از قرآن بعد از سلام  
هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیامرز و هر چه در آن سال گناه کرده باشد آن نیز بخشاید شیخ الاسلام  
درین فوائد بود که بانگ نماز بر آن چنانچه بنام مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند الحمد لله علی ذاک  
بتاریخ پنج هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسين و ست مائه دولت پایوس میسر شد سخن در مذنب افتاده بود  
بر لفظ مبارک را آنکه اول مذنب امام عظم ابو حنیفه رضی الله عنه دوم مذنب امام شافعی رضی الله عنه سوم  
مذنب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذنب امام احمد بن حنبل رضی الله عنه پس میباید که مردم در چهار مذنب  
شک نیاورند تا مسلمان سنی باشند و یقین بدانند و اعتقاد کنند که مذنب امام عظم رضی الله عنه از همه مذنب  
فاضل تر است و شریف تر و مذنب دیگران پس اند زیرا که مذنب اول که در عالم نباشد مذنب امام عظم است  
رضی الله عنه و افضل للمقیدین و حق عند الله تعالی یکی بیش نیست و مذبی که مادر آنیم مذنب ابو حنیفه است  
رضی الله عنه و مذنب اب است و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضی گفته اند چهار مذنب برست و حیات  
بودند پس چکس از مجتهدان سیل بهوای نفس و بدعت نموده اند چگونه بندای خدا بوده اند که جز متابعت کتاب  
خدا و تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده اند بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که در قادیان  
صاحب قادیان نوشته است و آخر باب این حکایت که امام سلمان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج آخرین  
بگذارد و درخواست کرد و بالنفس انگشید که شاید بار دیگر قادر نشوم کج کاردن پس در آن خانه کعبه شریفه رفت

در بازگنید و اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری پیش از تو کسی را  
 میسر نشده است اما چون سابقی در علم و مردمان بتواتر میگویند در بازخواستهم کرد آخرد باز کرد و امام مسلمانان  
 در رفت و میان دو ستون ایستاد پائی چپ را بر پائی راست نهاد و نیی قرآن بخواند و باز پائی راست  
 بر پشت پائی چپ نهاد و نیی قرآن دیگر یک پائی ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که  
 الهی کردم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شش ختم ترا چنانکه حق شناختن است نقصان خدمت مرا  
 بحال معرفت در گزار با تلف آواز داد که لعل ابوحنیفه بدستی و راستی که بشناختی و خدمت کردی تبارک و تعالی  
 و مرگه که پیروی تو کنند و در مذمب توبت تا قیامت و بعد از آن چون شیخ الاسلام این حکایت تمام  
 کرد و فرمود که الحمد لله ما در مذمب او نیم بعد از آن همدین محل فرمود بروایت صحیح التمهیل بخاری ضعیف  
 که او فرمود که محمد حسین شیبانی رحمه الله علیه را در خواب دیدم پرسیدم که حضرت عزت با توجیه کرد امام  
 محمد گفت که مرا بیامرزد و حضرت عزت فرمود که اگر میخواستی ترا عذاب بیدارم اما اگر علم بیان نمیکردی  
 اسماعیل گفت پرسیدم که ابو یوسف ضعیف نجاست امام محمد گفت میان آسمان و زمین پرسیدم  
 امام عظیم نجاست گفت بیهاست او در عظیم است بعد از آن حکایت و فرقی مذمب افتاد که بتکم است  
 شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و بیهاست من نام امام عظیم غنی تو انکم گرفت اما ایشان را شاگردی بود محمد  
 شیبانی آن زمان که امام محمد سوار شدی امام شافعی رکاب گرفتی و امام محمد شاگرد را شاگرد بود پس از اینجا  
 معلوم شد که چند و چند فرقی است میان مذمب بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی قاضی حمید الدین  
 ناگویی و نیم قطب الدین نجاست اوی و شیخ جمال الدین تبریزی شیخ بد الدین غزنوی قدس الله سرهما لعمریه و سراج جامع  
 دینی چند روز مختلف شدند هر کس دو گان ختم در روزی بر خود وظیفه کردند چنانکه شبی از شب باریک گیر  
 گفتند اگر بتوانیم در یک پائی ایستاده شوم خدای تعالی را همین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو  
 رکعت نماز بروز آریم هر چه گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوری در پیش رفت و ایشان بدو  
 رکعت نماز بدو اقد کرد و هر چه در یک پائی ایستاد و شدند قاضی حمید الدین در یک پائی ختم قرآن کردی  
 و چهار سیاره دیگر زیاده خوانده و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرد و سلام نماز داد و مناجات کرد که الهی  
 عبادتی چنانچه حق عبادت است نکردیم پس بخش ما را و نقصان خدمت ما را بحال معرفت در گزار از گوشه  
 آواز برآمد که ای دوستان ما نیکو شناختید ما را و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شما را بیامرزدیم و آنچه  
 مطلوب شاست بشما دادیم انگاه آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر شدند بعد از آن فرمود آن فقاه  
 شجره مذمب می باید دانست که بحضرت الهیه است چگونه می پیوندد فرمود که چنانچه مرید را شجره پیوندد و شست

فرض است شجره مذہب نیز باید دانست که بحضرت ابوسبت چگونہ پیوندد الحاکم الشیخ الاسلام قدس المدسره  
 العزیز فرمود کہ اگر پرسند کہ در مذہب کیستی بگوید مذہب امام اعظم کوفی رحمۃ المد علیہ و ابو حنیفہ در مذہب  
 امام ابراہیم علقمہ و علقمہ در مذہب امام ابراہیم نخعی امام نخعی در مذہب امام عبد المد سعود و امام سعود  
 در مذہب ابو ہریرہ و ابو ہریرہ در مذہب رسول المد صلی المد علیہ وسلم و محمد مصطفی صلی المد علیہ وسلم  
 در مذہب ابراہیم خلیل امڈ و ابراہیم خلیل امڈ در مذہب نوح علیہ السلام و مہتر نوح در مذہب شیت  
 علیہ السلام و شیت در مذہب مہتر آدم علیہ السلام و مہتر آدم در مذہب جبریل علیہ السلام و مہتر جبریل  
 در مذہب مہتر میکائیل علیہ السلام و مہتر میکائیل در مذہب اسرافیل علیہ السلام و اسرافیل در مذہب  
 مہتر عزرائیل علیہ السلام و مہتر عزرائیل در مذہب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا هیچکس نداند کہ  
 خدا کی تعالی جل جلالہ بعد از ان حکایت و ادعیه ماثورہ و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند کہ آنکس  
 میباید از دعا و آیات کلام المد خالی نباشد و پیوستہ و رین کار باشد نادانان باری تعالی باشد الحاکم  
 فرمود کہ نماز تہجد بر رسول المد صلی المد علیہ وسلم فریضہ بود و در حق ماست و آن بہشت رکعت است نزدیک  
 سجود ہر جہ و انداز قرآن بخواند اما این معین نیست و ران کہ شد کہ قرآۃ و راز بخواند کہ مصطفی صلی المد علیہ  
 وسلم قرآۃ خواندہ ست انگاہ ملائم این معنی فرمود کہ وقتی بزرگے بود از بزرگان دین او را شیعہ قطب الدین  
 گفتندی از حد بزرگ بود وقتی نماز تہجد او فوت شد خدمت ایشان را در روزانہ چند روز دران در و  
 مبتلا ماند و کرد و خود ہر آد کہ این در و از کجاست در سر او فرو خواند کہ اسے بزرگ نماز تہجد فوت کردی  
 ہمین بار آورد کہ بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد کہ پیش ازین یک شب نماز تہجد فوت شدہ بود بعد از ان  
 بر لفظ مبارک راند کہ در او را شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس سرہ نوشتہ دیدہ ام بروایت عبد المد  
 ابن سعود رضی المد عنہا ہر کہ از سورۃ البقرہ آیت بخواند بدین ترتیب کہ چہار آیت از اول آیتہ الکرسی و چہار  
 آیت بعد آیتہ الکرسی و دو آیت آخر سورہ بقرہ بخواند در آن مانہ شیطان نرو و تائب و اگر شب خواند تا روز  
 انگاہ فرمود ہر کہ را در ویشی رسد این کلمہ بسیار بگوید لا حول و لا قوۃ الا بالمد العلی العظیم بعد از ان فرمود کہ  
 وقتی بخد مت شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس المد سرہ العزیز حاضر بودم آئندہ بیاد و روی  
 بر زمین آورد و فرمان شد نشین نشست و عرضہ کرد کہ در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام بر فور فرمود باشد کہ  
 این نمیکوید لا حول و لا قوۃ الا بالمد العلی العظیم گفت راست نمیکویم الحاکم فرمود کہ از رسول صلی المد علیہ  
 وسلم روایت ست ہر کہ این کلمہ بسیار گوید حق تعالی او را از آفت و درویشی نگہدارد بعد از ان بر لفظ مبارک  
 یاد کہ در کتاب بقیہ ختم المجتہدین ابواللیث سمرقندی قدس سرہ نوشتہ ست کہ عجب دارم از چہاگر گروہ کہ از

باز سب غافل باشند اول از آن گروه کہ بنعم کہ فقار باشند چگونہ نمونہ لاله لاله انت جهانک انی کنت  
 الظالمین زیرا کہ حق تعالی در کتاب مجید فرمودہ است فاستجبنا له و نجده من نعم و کثرناک حتی المومنین اتد  
 از اہل ہدایت عقل فرمود کہ بہتہ ارباب صلوات اللہ علیہ چون بہ ہادی کہ مان مبتلا شد جہاں سال رحمت بود  
 آمد و کہ وعدہ نجات خواہ شد حضرت عزت مزاجات کرد و فران آہ کہ ابن کلمہ را بسیار بگوید لا الہ الا  
 انت سبحانک انی کنت من الظالمین این کلمہ را چہ روز مدوامیہ نمود حق تعالی اورا از ان بلا نجات داد  
 تقدیران فرمود کہ وقتی جوانی را دروان ریشہ بختی و بیزاری افتادہ و برین بود کہ وہا کہ کنند بزرگی برتر  
 اور رسید اورا از خدمت گاہی در آن بزرگ عالمہ باز پدید آمد کہ او آخر جوان اورو نہتہ بیزاری بہ با دوست  
 پیشروہ از آن حال با بی بس مدوامیہ و غنا من شد و محتاج نہ خواہد متبرک نہ بقدر ان نژاد و دوست  
 دارم زان کہ کہ آئندہ تر سعد ابن موسی حسنی اندوختہ اند و ان کہ حتی با در کلمہ میفرماید  
 فاقبلوا بختی من لدن و غافل نمیسر سوہ و از ان ہمدین انما حکایت کرد کہ وقتی با دشمنان نظام کہ اورا  
 با وی دیر سرگرفتہ بود و دعوی خدای میکرد خاک در دین آن ناپاک گفت چہ حیلہ مآرم کہ این فی دین مستقیم کرد  
 و زبر سہ مکار بود و وی سوئی و کردہ سسر بر زمین آمد و و گفت و چہ عرض دارم اگر بکنی باری اللہ شہ  
 کن کہ توانی کرد بان فرمود کہ بگو گفت در شہر مذکران دود نشندان بسیار اند ایشان انبیا بہر خود  
 ایشان نماند اسلام اکس نہ اندیس چہ دعوی پیش خلات کنی اسعد اروا ند آن بادشاہ بچنان کرد ہر جا کہ  
 اندر کسے و دانشندی بود از میان برگرفت و ہمہ را بقطع تیغ بچرا رسانید چون ار ایشان بچکس نامد گفت  
 اکنون چہ کنم گفت یک چیز دیگر کن ہر جا کہ اہل کتبہ اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم نمونین بقا از ان  
 ہر چہ کنی رواست بچاہ بادشاہ ابن طائفہ را نیز از میان برگرفتہ و مسلمانان آن شہر فصلت پسند  
 شدند و آن بادشاہ از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دین آن ناپاک الفرض بزرگی  
 بود از نیہر کان خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہا بہرین نزدیکی میان اہل کتبہ گرفتار شدہ بود این  
 کلمہ بسیار گفتی قضا را بر فور آن بادشاہ از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد و فرمود اورا را کہ غلبہ  
 بخلعت خامن شرف گردانید بعد از ان آن بادشاہ گفت آن زمان کہ آن بزرگ را بیا و در مراد  
 از دہا برابر او یکی از پہلوی راست و وی از پہلوی چپ کہ یک لب آنها در زمین و یک بر آسمان  
 آتش از دہان آنها می برآمد خواستند کہ مافرو زند من حجر کہ ہم گفتند دست ازین بزرگ بردار و مانہ  
 ترا ہلاک خواہم کرد پس آن بزرگ را پرسیدند کہ ترا از چہ غلام شد گفت من این کلمات را بسیار گفتی  
 حسبی اللہ و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر پس برکہ این کلمہ گوید یا ہج کس چیز سے نتواند گفت

بعد از آن شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که ترسد از کرم و مان و نکوید افوض امری الی اهلان الله بعلیهما السلام  
 زیرا چه حق تعالی فرموده است فوقه المدینات مکره و انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک  
 رانده که خواجه حسن بصری رحمه الله علیه هر وقتی که پیش حجاج یوسف برفتی این آیت بخواندی یوست مکن  
 خوردی و گفتی که از هیچ کس بخندان هر اس ندارم که از خواجه حسن بصری رحمه الله علیه آن مان که او  
 پیدای شرد لرزه زمین افتد و شیر برابر او می آید گویی آن زمان مرا ذره ذره خواهند کرد بعد از آن  
 فرمود چهارم عجب دارم از آن گروه که غیبت بهشت کنند و نکوید ما شمار الله و لا حول و لا قوة الا بالله حق تعالی  
 فرموده است نفسی ربی ان یوتینی خیرا من جناتک بعد از آن فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام که  
 وقتی جوانی از حد فاسق پیوسته در محبت بودی اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتی بعد از آن در کار  
 دیگر مشغول شدی الغرض از جهان نقل کرد در خواب دیدند که در بهشت میخراشد عجب نمودند سوال کردند  
 این دولت از کجا یافتی جواب داد اگر چه بدمرد بودم اما این کار میکردم و هر صبح و شام این کلمه میگفتم  
 ما شمار الله لا حول و لا قوة الا بالله هر سعادتی که یافتم از دولت این کلمه یافتم بعد از آن سخن در ترس گور  
 افتاده بود از منکر و نمیکردیم است آن بر لفظ مبارک رانده که مردی از عبدالمدین عباس رضی الله عنه پرسید که  
 من ترا چینی می آموزم اگر میخواهی هیچ اندایشان نترسی پس گفت هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند  
 در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنجاه بار از آن سبب از منکر و نمیکرد اما ان باشد بعد از آن بر لفظ مبارک  
 رانده که وی دو رکعت نماز کرد در شرح اولیای من نویسد که چون آن مرد نقل کرد در خواب دیدند  
 پرسیدند که خدای تعالی باتوجه کرده از منکر و نمیکرد چگونه رستی گفت آن زمان که منکر و نمیکرد با هیبت  
 آمدند از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند که عودی زنند فرمان آمد دست  
 ازین بنده بدارید که ما و را بیا مرزیدم دست از من برداشتند بعد از آن همدین محل فرمود که مردی وقتی  
 عجب الله عباس رضی الله عنه را پرسید هل عندک فی صفة القبر قال نعم یعنی هست چیزی نزدیک تو  
 که از حفظه گورنگاه دارد گفت آری پس فرمود هر که بگذارد دو رکعت نماز در شب جمعه و بخواند در هر  
 رکعتی الحمد یکبار و اذ از زلزلت الارض پانزده بار بغایت الهی از حفظه گور در نجات باشد بعد از آن بر  
 لفظ مبارک رانده که وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره الغرض نوشته بودم  
 بزرگان از حد دور و مشایخ حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شهاب الدین قریشی مفتی  
 شهر هلمی حاضر بود فرمود هر که این را و در کتاب مینویسد یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و سوره  
 الفتح و الیل و آلم شرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و رویشی بعد از آن بر لفظ

مبارک رانده قوی درویشی نقل کرد از خاندان چشت بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان  
 فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد انگاه از گور او درویشانی پیدا شد او را  
 در خواب دیدند و از آن حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد گفت بیا مرزید بخششها شد که آن را  
 حد و نهایت نیست فرمان آمد که ترا در کار این عا شوره کردیم و بخشیدیم بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ  
 مبارک رانده در احادیث مسطور است از مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که بعد از فریضه سه بار اخلاص  
 بخواند سه بار درود فرستد و بعد از آن یکبار این آیت بخواند و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه  
 من حیث یشاء یحب من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً بعده  
 سوی آسان بعد حضرت عزت آن بنده را سه نعمت بدیگری درازی نمود مال بسیار سوم بر خورد آری  
 که بحیاب و پرستش رود انشاء الله تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ ناز گفتند شیخ الاسلام  
 بنابر مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک ۴  
 بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسين و ست مائت سعادت قد مبوس حاصل شد وقت چاشتگاه  
 در جامعخانه نشسته بودند و طائفه مسافران حاضر بودند دعا گوئی روی بر زمین آورد و از زبان مبارک  
 فرمودند که ای دوست خدا بنشین شستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هر چه مولانا  
 نظام الدین بخوابد بید بعد از آن سخن در درود و افتاد بر لفظ مبارک رانده که در آثار مشایخ آمده است و  
 نوشته دیده ام هر که یکبار در درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستد از گناهان چنان پاک گردد و گوئی  
 این زمان از مادر زاده است و صد هزار شکی در نامه اعمال او بنویسند و او را از اولیای خدا خوانند  
 بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که صحابه و تابعین و مشایخ طبقات هر کسی از آن وظیفه و خویشی گرفتن کرده اند  
 اگر شبی از شب های ایشان را وظیفه صلوات فوت شد یعنی خود را میان مردگان تصور کردند و ما نم  
 خود داشتند می که مشب مامده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجگان کائنات از ما فوت نشد یعنی بعد از آن  
 بهمدین محل فرمود که وقتی خواجگی معاذ را می رحمة الله علیه را در شبی وظیفه درود فوت شد و وظیفه  
 اوست هزار بار درود بود و آن عرض چون روز شد ما تم خود بداشت چنانچه برای تعزیت مرده می نشینند  
 خلق بایدند و از آن حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که مشب وظیفه درود و این  
 فوت شده بود و این ما تم از آن است که از آن جهان سعادت محروم مانده ام خواجگی معاذ را می درین  
 حکایت بود که باقی آواز داد که ای معی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا  
 صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گوشتگان درود گویند بنشینم آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

و این حکایت همدین محل فرمود که خواجه سنائی رحمه الله علیه پیغمبر علیه السلام را در خواب دید که روی مبارک از خواجه پنهان میکرد و خواجه سنائی بدو دید و پای مبارک را بوسه داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم جانم فدای تو باد از چه دوستی که روی مبارک خود از من پنهان میکنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواجه سنائی را در کنار گرفت و گفت که ای خواجه تو چندان مدح درود مرا کرده که من از روی تو شرمزده ام که بکدام چیز عذر بخوام بعد از آن شیخ الاسلام های های بگریست و گفت سبحان الله یک بندگان خداست که ایشانند که از بسیاری درود و خواجه کائنات صلی الله علیه و سلم از ایشان شرم میدارد هزار رحمت بر جان ایشان باد که بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین بمیرند و بدین ورود بر خیزند از نگاه همدین محل فرمود که وقتی طائفه جهودان نشسته بودند در ویش مسلمان بیامد از ایشان چیزی در خواست کرد و همدین محل امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه پیداشد جهودان به متحذرویش را گفتند که شاه جوانمردان می آید الغرض آن در ویش رفت و دست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بگرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقه خود بگفت امیر المؤمنین اگر خود برآمد دید که چیزی نیست چه خواهم داد اما از گیاست خود معلوم کرد که جهودان او را از برای آزمائش فرستاده اند که چه چیز خواهد داد الغرض چون امیر المؤمنین دست او بگرفت و بر کف دست او ده بار درود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخواند و گفت مشت بنده او مشت بر بست و نزدیک ایشان بیامد ایشان گفت که چیزی می یافتم اما ده بار درود بر مصطفی صلی الله علیه و سلم بگفت و بدین دست من بدید ایشان را بیشتر متحذروند و الغرض گفتند که دست باز کن چون دست باز کرد و بیارگشته بود آن روز چند هزار جهود مسلمان شدند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی هارون رشید را زحمت شده بود چنانچه نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد که جان از تن او برو و قضا را شیخ ابوبکر شبلی رحمه الله علیه پیش در او بگذرشت این خبر بسمع هارون رسید که ایام ابوبکر شبلی میگردد کسان فرستاد و بمعذرت تمام خواجه را بالین وی بردند همین که هارون رشید را بدید گفت خاطر جمع دار که اکنون نیکو شدی یکبار این درود بخواند و بر هارون رشید دست فرود آورد در حال نیکو شد آخر معلوم شد که این درود خوانده بود از برکت این درود وصحت یافت بعد از آن بر لفظ مبارک را اندک اینکس درود بسیار فرستاد اگر بنماز این پنج درود فرستد بهتر بود که این ده و دهترین درود دست و فاضل ترین از همه اگر چه ثواب همه درود یکی است اما هر درودی را فضیلتی دیگر است و آن پنج درود این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد بعد من صل علی محمد بعد من لم یصل علی محمد صل علی محمد کما تحب رضی ان یصلی علیه و صل علی محمد کما تنفی الصلوة علیه و صل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه انکاه شیخ الاسلام



ادام المدح مرتبه بر لفظ مبارک را ند که این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن ندوسی رحمه الله علیه در روضه منوره  
 و در نوشته ست اول امام سلطان امام شافعی رحمه الله علیه را بعد نقل و خواب و دیدن پیر سید نمک خدا  
 تعالی باشا چه کرد امام شافعی رحمه الله علیه گفت حضرت جل عظام را پیام زید از برکت این پنج درود که بخواند  
 عالم میفرستاد اما فضیلت دوم آنست که روزی مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته بودند و صحابه  
 رضی الله عنهم گرد گرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیامد و سلام کرد و خواجها عالم  
 صلی الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متاثر شد و از آن  
 دانست که بهتر جبرئیل علیه السلام است و اگر نه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه  
 نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق کرد و گفت این مردی ست انقدر  
 درود بر من میفرستند که بچشم نمی توانم فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر  
 این جوان آب و طعام نمی خورد و هیچ مصیحت دیگر مشغول نمی شود و بجز درود مصطفی صلی الله علیه وسلم  
 فرمود که طعام و شراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول نمی شود اما یکبار درود در روز و یک بار  
 در شب بر من این درود میفرستد هم برین طریق که بالا گفته شد همد برین محل شیخ الاسلام فائده  
 این فوائد میفرمودند که پنج نفر در ویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینند نشیندند  
 عرض داشت کردند که ما مسافرانیم نیت خانه کعبه داریم اما خرج راه نداریم چیزی عینیت شود تا بابل  
 فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد انگاه نیز در مراقبه شده چند خسته خرا  
 پیش بود بستند و چیزی خوانده بر دست ایشان داد و درویشان را تحیه پدید آمد ضمیر روشن کشید شیخ الاسلام  
 را بود فرمود که ببینید چون نظر کردند بشال سفال دینارهای زر گشته بود آخر معلوم شد از شیخ بدالدین  
 اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت و بر آن سفال دید از برکت این درود سفال دینارهای  
 زر گشته بود انگاه سخن در آیه الکرسی افتاده بود بر لفظ مبارک را ند آن روز که آیه الکرسی نازل شد  
 بنقاد و هزار فرشته متعرب گرد گرد کرسی میباشند برابر بهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت  
 رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند و گفتند بستان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باینرا عاز و اکرام  
 بسته و بر سر ویده نهاد بهتر جبرئیل گفت با محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن منده از  
 بندگان من آیه الکرسی که مقررت بخواند هر حرفی که درین ایه ست پس بهر حرف هزار ساله ثواب پیام او  
 ثبت فرماید و هزار فرشته گرد گرد کرسی اند خوانده این را هزار ثواب ایشان بدهند و او را از مقربان خود گردانند  
 بعد از آن شیخ الاسلام همد برین محل فرمود که در سفال و پیغمبری نوشته ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم



فرموده است هر که آیت الکرسی بخواند و از خانہ بر آید حضرت عزت فرماں دهد بقادر هر ارغشته را تا آن زمان که آن بنده باز آید برای او آمرزش خواهند بود از آن فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین نجفی اثباتی قدس اہم سرہ الغریبہ کہ آیت الکرسی بخواند و درون خانہ رود حضرت عزت از آن خانہ درویشی وضع کند بعد از آن فرمود کہ در جامع الحکایات نوشتہ دیدہ ام کہ وقتی در بغداد درویشی بود شبی از شبہا در کلبہ آن درویش دہ نفر زد بیا مدسہ درون خانہ آن درویش کردند آن درویش آیت الکرسی خواندہ بود و بیرون دمیدہ و پیچمن زد آن بیامد بفرمان خدا تعالی کور شدند درویش پیدا شد این حال مسایہ کرد و بیرون آمد و پرسید کہ شما کیانید ایشان گفتند کہ ما دزدانیم بدزدی در خانہ شما درآمدہ بودیم کور شدیم لمے بزرگوار تو دعا کن تا چشمہا بماند و ازین کار توبہ بگیریم و در عشق شما مسلمان شویم آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشمہ باز کنید بفرمان خدا لمے تعالی چشمہا باز کردند و مینا شدند و ہر چہ توبہ کردند مسلمان شدند الحمد للہ علی ذلک +

بتاریخ نخست و بیستم ماه مذکور سنه خمس و خمسين دست نامه دولت قدس میوس میرشد سخن در دعا فاده بود  
 بر لفظ مبارک را ندکه در کتاب امام محمد شیبانی رحمه الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام  
 جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است هر که را غمی و بوی پیش آید یا کاری  
 که قابل اصلاح نباشد چون نماز یا دعا و بگزارد صد بار گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا حی  
 یا قیوم یا فردیاً و تریاً احد یا صد فان لم یصلح فدا لعلی الدرای بعد از آن شیخ الاسلام فرمود وقتی بخدمت  
 شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره الغریز حاضر بودم ایشان شسته حکایت رو عا میفرمود  
 هر که را تنگی معاش باشد برای کشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دغم اغفر و ملک و البقار  
 یا ذی الجبهد و العطا یا و دود و العرش المجید الفعالمایرید بعد از آن همدین محل فرمود که در وقت  
 و زمانگی هر که این دعا را هزار بار بگوید آن همم باقطع بکفایت رسد و آن کلمات این است اقوی مصیبن  
 و اهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد از آن فرمود که در تفسیر زاید رحمه الله علیه دیده ام هر که  
 خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا قبل منا انک انت اسمع اعلم چون خواهد که از تنگی دنیا و  
 آخرت بر دوز و زور خ خلاصی یا بدین آیت بخواند ربنا آتانی الدینا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا  
 عذاب النار و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدش در کار ثابت بود و بر دشمنانی مغفیر یا بد  
 این آیه بخواند ربنا افزع علینا حصرو ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش  
 با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی نثار او گردد این آیه بخواند ربنا لا تنزع قلوبنا بعد از این دینا

وہب لہما من لدنک رحمۃ انک انت الوداد بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ وقتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
نشستہ ہو و صحابہ رضی اللہ عنہم گرد گرد او از پیغبران گزشتہ بحکایت میکردند دین میان صحابی از یاران  
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برخاست و بی بر زمین آورد و عرض داشت کہ کہ یا رسول اللہ! دلم از  
ایمان چگونہ امین گردو کہ من با ایمان خواہم رفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اندیشہ شد همچنان بہتر  
جبرئیل علیہ السلام بیاد و گفت یا رسول اللہ! این آیہ آورده ام بستان ہر کہ این آیت را ملازمت نماید  
دل او از ایمان امین باشد و امید بود کہ با ایمان رود و آنگاہ شیخ الاسلام فرمود کہ نزول این آیہ  
در ان بود کہ صحابہ رضی اللہ عنہم التماس کردہ بودند و ہمدین محل فرمود ہر کہ خواہد کہ باد وستان  
خدای تعالی جمع شود این آیت بسیار خواندہ نا انک جامع التماس لیوم لاریب فیہ ان اللہ لا یخلف الوعد  
و بعد از ان فرمود چون این کس در ملازمت کردن این آیہ باشد باد وستان خدای تعالی جمع شود و  
چرا باشد کہ خود را ازین سعادۃ محروم دارد و نخواند آنگاہ فرمود کہ چون کسے را قیامت پیش آید یا بدہ گریزی  
یا خواہد کہ فرزندش شایستہ و پارسا با و ہند پس این آیہ بخواند رب ہب لی من لدنک خیرۃ طیبۃ انک  
سمیع الدعاء بعد از ان فرمود کہ بہتر زکریا صلوات اللہ و سلامہ علی نبینا و علیہ السلام در مناجات ہمین آیت  
خواندہ بود کہ خدای تعالی اجابت کرد و پیرے داد و چون بہتر بخجی علی نبینا و علیہ السلام در آغا خوانی و کو کہ  
چندان گریست از ترس خدای تعالی کہ جملہ گوشت ہوست خسارہ او بر بخت بہتر زکریا و قوم بزرگوار ایمان  
یعنی مادر و پدر بہتر بخجی بگریستند کہ لے فرزند تو بنور صغیرے ترس چیست گفت ای مادر تو آن مال کہ  
زیر دیگ آتش میکنی تا آن زمان کہ چوب خرد بالائی آتش نمی آتش بنیاد نمی گیرد پس می ترسم کہ فدا می قیامت  
خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد از ان فرمود کہ وقتی جانب بوستان  
مسافر بودم و اولیاد و بزرگان آن شہر را در یافتم چنانچہ روزے بخد مت شیخ محمد سیوستانی حاضر بود  
پیرے بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک میرفت در ویشان در بحث بودند  
آئندہ آمد روے بر زمین آورد و نشست خواجہ محمد سیوستانی ہمین کہ جانب او چمنخیر روشن کہ در ایشان بود  
روی سوی او کرد کہ حاجتمندی آمد بر فروری بر زمین آورد کہ آرسے فرمود ہر و این آیت را ملازمت  
منال حق تعالی ترا فرزندے شالستہ روزی کند آیت اینست رب ہب لی من لدنک خیرۃ طیبۃ  
انک سمیع الدعاء چون آن فرزند مت و برقت بعد از علمے کہ حق تعالی او را پیرے داد و صاحب سخاۃ  
و پای برہنہ ہفتاد و حج کرد و بہ نیت ہمین مردہ بود کہ شیخ الاسلام مکاشفہ کرد و بعد از ان ہر زبان مبارک  
را ندکہ در کشف نوشتہ دیدہ ام چون مردے خواہد کہ در عہدہای نیک مردان سدا و پنجہ عصا

قیامت است و ترا بمیدان آید بسیار خواند رینا و آشنا و حدیثی را که در آنجا است و آنکه مخالف  
 السیاحه و نگاه حکایت کرد که مردی در بخارا بفق از حد مشهور بود و چنانچه نقل کرد او را در خواب پدیدمان  
 او لیاد و دوستان خدا استاده بود و از و عجب آمد و حیرت پیداشد پرسید ندانم و لت از کجایافتی  
 گفت در تفسیر کشف دیده بودم هر که این آیه بخواند رینا و حدیثی را که در آنجا است و آنکه مخالف  
 را با نیکمردان در آرد اکنون بصدق خوانده بودم حق تعالی چون اندک پذیر و بسیار بخش است  
 از من آن طاعت قبول کرد و در ای مرا بیا مرزید و در کار این آیه و مرا فرمان است که میان ایشان  
 باشم آنگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مردی خواهد که از صحبت طالبان نجات  
 یابد باید که این آیه را طاعت نماید رینا آخر جناس من هذه القرية الظالم اهلها و اجل لناس لدنک و لب  
 و اجل لناس لدنک نصیرا پس خوانده این آیه را نعمت و دوستان خود برساند و پیوسته در فتح و  
 نصرت منظر و منصور بود و بعد از آن فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه و جنگ غول بیابانی ماند  
 بودند و بجهان رسیده بر رسول صلی الله علیه و سلم کتب نوشت که جمله حیلها کردم و آنچه شرط جنگ است  
 بجا آوردم چون این کتب بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد از حد دل تنگ شد و حال جبرئیل  
 علیه السلام این آیه آورد و رینا آخر جناس من هذه القرية الظالم اهلها تا آخر این آیه بر علی بفرست تا آن را  
 طاعت نماید حق تعالی از برکت این آیه منظر و منصور گردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین  
 آیه و نصیر آن بر شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرستاده شاد شد و این آیه را طاعت  
 نمود دوم روز جنگ کرد آن غول را زنده گرفت و در مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیه بود آنگاه  
 فرمود که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب دیار بهیشتیست چون مردی خواهد که برکت و  
 رحمت بروی نازل شود و روزی فراخ کند و هیچ کس محتاج نگردد و این آیه را بخواند رینا انزل علينا  
 مائدة من السماء تكون لنا عید الاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین بعد از آن فرمود  
 که این آیه در باب قوم منبر موسی علیه السلام بود هر چه از روی ضلالت که قرآن نعمت زیدند حق سبحانه  
 آن قوم را که ازین مائدة خورده بودند خوک و سگ گردانید بعد از آن بر لفظ مبارک راند چون خواهد که  
 با اهل ظلم جمع نشود و در دنیا و آخرت این آیه را بسیار بخواند رینا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین آنگاه  
 فرمود هر که خواهد زندگانش باخیر و مونس باسلام باشد این آیه بسیار بخواند رینا افزع علينا صبرا و  
 ثبت اقدامنا و النصرنا علی القوم الکافرن بعد از آن فرمود که مردی بدست ظالم گرفتار شود و این آیه بخواند  
 رینا لا تجعلنا فتنه للقوم الظالمین و بخنجر جنتک من القوم الکافرن و چون خواهد که مسلمان بمیرد و بصاحبان

خود را رساند این آیه را بخواند قاطر السموت والارض انت ولی فی الدنیا والاخرة توفی مسلما و الحقیقی  
 بالصالحین بعد از آن شیخ الاسلام ادام العید بکانه بر لفظ مبارک راند که چون مہتر یعقوب مہتر یوسف  
 علی بنیاد علیہا اسلام کیجا شد بعد از مدت مہتر یوسف در سجده میخواند قاطر السموت والارض  
 انت ولی فی الدنیا والاخرة توفی مسلما و الحقیقی بالصالحین و زار زار میگفت و میگفت الہی  
 مرا باد شاہی دادہ اما خواست من نبود و این خواست تو بود کہ شد خداوند افروا قیامت مرا  
 در میان بادشاہان بر نہ انگیزی کہ من بیچارہ و مسکین و ضعیف طاقت آن ندارم کہ میان بادشاہان  
 ملوک مرا حشر کنی انگاہ فرمود اگر مردی خواہد کہ از شر دیو و پری از شر ظالمان ایمن شود و او را برت بخت  
 عطا کند و اندین آیت بسیار بخواند رب اجعل ہذا البلد آمنا و اجنبی و بنی ان نعبدا لامتنام بعد از آن  
 شیخ الاسلام قدس سرہ العزیز فرمود کہ نزول این آیہ بچنین بود کہ وقتی رسول مہدی صلی اللہ علیہ وسلم  
 نشستیہ بود و ازل گوہر گرداواہ پند نصیحت می شنیدند و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود پیرین بیان اعرابی باید کہ بریزد  
 نہاد و عشا شد کہ کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چہ می باشد کہ جزئی باشد بر او و لا و لا در اجابت پرستان نگاہد رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم در فکر شد کہ این را چہ آموزم بہان زمان مہتر جبریل علیہ السلام آمد و این آیہ آورد  
 و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمان می شود کہ این آیہ باین اعرابی بدہ تا یاد گیرد و بسیار  
 خواند حق تعالی او را از بت پرستان نگاہد ارد و ایمن شود و از شر ایشان بعد از آن فرمود چون  
 مرے خواہد کہ بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنۃ للذین کفروا و اغفر لنا  
 ربنا انک انت العزیز الحکیم و چون خواہد کہ نور ایمان در دل او کامل شود این آیہ بسیار خواند  
 ربنا انعم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بعد از آن شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد و وی  
 سومی دعا گوی کرد کہ این ہمہ ترغیب برای شما میکنم زیرا چہ ہمہ مشاطہ مرید باشند تا آن زمان کہ مرید را  
 از ہمہ آلائش چنانچہ شرطست در طریقت و راہ رقت پاک نکند همچنان دان کہ آن بیچارہ و ضلالت  
 مانند کہ ہرگز بیرون نتواند آمد بعد از آن بر لفظ مبارک راند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است  
 ہر کہ این دعا بخواند روزے یکبار اگر دران روز ہمہ و از اہل بہشت باشد و اگر دران شب ہمہ  
 نیز از اہل بہشت باشد دعا اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا انت خلقتنی و انا عبدک  
 و انا علی عبدک و عبدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابورکب متبتک علی ابورکب بذنبی  
 فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم الرحمن بعد از آن ہمہ رین محل فرمود کہ عباد  
 رضی اللہ عنہ گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ ام و عقب نماز ہر وضو

ترک نداده ام و این عارا در وساخته ام نگاه فرمود بعد از نقل بخواب می‌دند پرسیدند که خدا می‌تواند  
 با تو چه کرد فرمود بسیار زید و بهشت روزی که در از برکت این عاکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده بود  
 بعد از آن بر لفظ مبارک را ندکه حتی سبحانه و تعالی هر روز تا شب هر که این عا بنخواند از برکت او بلا  
 از وی دفع می‌کند زیرا چه در حراست چون بلا از آسمان منزل می‌شود از خواننده این دعا بالا می‌رود  
 و اگر درین کس اخلاص و صدق نباشد دعا را در می‌کند و فرمودی آید و من این خواص از زبان شیخ الاسلام  
 قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره العزیز شنیده ام که این کس را نمی‌باید بهر حال که باشد از دعا  
 گفتن و تضرع آردن خالی نباشد آنگاه شیخ الاسلام فرمود ابو طالب کلمی در قوت القلوب می‌نویسد  
 از مصطفی صلی الله علیه و سلم هر که این دعا را بنخواند تا شب یک بار یا بی‌دورسد دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم  
 انت ربی لا اله الا انت علیک توکلنت وانت رب العرش العظیم یا ایاها الذکان یا لم یثا لم یکن اشهد ان لا اله  
 الا الله و اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما و همی کل شیء عدد و انی اعوذ بک من شر  
 نفسی و من شر غیری و من کل شر کل و ابته انت اخذت باصیبتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد از آن همدین محل  
 فرمود که قاضی امام شعبی رحمه الله علیه رحمة واسعة در کفایه خود آورده است که وقتی زاهدی بود در  
 بنی اسرائیل از حد بزرگ بود کنیز که داشت جوان و آن زاهد پیوسته است و او را چنانچه اکثر پیش خلق کلمه  
 کرشمه که چه تدبیر کنم که ازین زاهد پیوسته خلاص شوم زالی بود و نزدیک همسایگی او گفت برای دفع این زاهد من  
 تر از هر اهل ابل بدهم در کوزه آب بهر ابا و کن و وقت افطار بدو کنیز زهر را در آب انداخت و زاهد را  
 داد و بنحو امید و قوت در زاهد اثر نکرد و این کنیز که منتظر که زاهد کسے بمیرد چون و ز شد آن کنیز که حاقت  
 نما تمام کیفیت پیش زاهد باز گفت که خواه باش خواه بدار من تر از هر و آدم چگونه است که اثر نکرد زاهد  
 در تبسم شد گفت من دعای دارم هر که این عارا بنخواند زهر چه باشد از جمله بلا ازین باشد و هیچ چیز  
 از زهر و جز آن کار نکند از برکت این دعا و امام شعبی در کفایه خود نوشته است و دعا این است  
 بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و رب السما و بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء  
 فی الارض و فی السما و هو السميع العظیم بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که شرانظ  
 اسباب دعا بسیار است اگر بگویم در از کرد و اما شرط اول آنست که آغاز بنام پروردگار عالم جل جلاله  
 و عم نوا که کند زیرا که مصطفی صلی الله علیه و سلم میفرماید کل امری بال لم یبد فیهم بعد فهو ابر یا که اول  
 تسبیح خواند بعد از آن دعا کند تا استجاب شود شرط دوم آنست که اهل خود را از خطا و آواز بلند  
 منع کند زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است ان الله لا یتجیب دعا قوم یرضون من

نساخیم یسوع الخصال مع الصلوات شرط سوم آنست که در آغاز و اتمام آن صدقه و هجرت بخیر و ایت کرده اند از امام  
شافعی رحمه الله علیه که او را حاجتی بود بر باد شاهی بدان احتیاج برفت در ویشی را صدقه داد و گوشت عاکن تا حاجتی  
تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر باد شاه رود اول چیزی بر زبان و سپس در ویش در بان خدای است  
غرض جل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد احمد صد علی ذاک \*

بتاریخ غره محرم سنه ست و خمیس است مائت و دولت قدیموس میسر شد جل خلق اجد و تن از صخر و کبر و  
مشایخ و در ویش مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستبوس میکردند و خدمت شیخ ست زیر مصلح  
میکردند از غلظت و جلیل هر چه بخت کسی می آمد میداد و از بندگان هر چه می آمد شیرینی انبار بودی و قدری قدری بدو  
داوی آنروز یکس از غریب شهری محرم زینتی و این رسم شیخ الاسلام بود که غره بر باهی بجهنم کردند بعد از آن  
پیش شیخ الاسلام عبد الله محمد احمد بلخی کی از او اصرار حق بود بیامد روی بر زمین آورد و نشست شیخ الاسلام در اوقبه  
بود همدان حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بیوش شده و میفاد و خرقه شیخ قطب الدین بختیا روشی قدس  
سره الغریب یاد و ندو بر شیخ انداختند الغرض تائیدی بود چون بیوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند و روی سوی عبد  
بلخی کرد که دیدی برادر من بهاء الدین فکر ایا که ازین بیابان فناء بهرستان بقا بر نماند ایمانم که این چه ماجراست و نیز  
گفت همینان نقل کرده بیامد تا نماز جنازه بگزاییم انگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگذارند بعد از آن فرمود که  
خبرست از رسول صلی الله علیه و سلم که نماز جنازه غائب گزاردن رست باشد زیرا که در آنچه امیر المؤمنین جعفر رضی  
عنه و یاران و دیگر کشته شد رسول صلی الله علیه و سلم برای هر یک نماز عسیده گزارد و پس واجبست که بگزایند بعد  
از آن سخن در فضیلت غره تبر که عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک را ند که درین عشره در چیز دیگر مشغول نمی باید شد  
مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده است مشغول گردد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود  
انگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشایخ عذاب تفریح و نیاز بر خود گرفته اند بعد از آن فرمود که عیدانی  
درین عشره بر سر و بر عالم صلی الله علیه و سلم چه گرفته و درین زمان او را چکمه نزارا گرفته اند و بعضی در تنگی بکاشیده اند  
که قطره آب آن بدستشان بدان مدد نزارا و گمان ندادند چون شیخ الاسلام درین سخن رسیده لغره نزد میفتاد و چون  
بهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان زهی کافران ولی عاقبتان ولی سعادتان و نامهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان  
فرزندان بادشاه دین و دنیا و آخرت اند و زار زار می گفتند ای قدر بخاطر اینها میگزارد که فدای قیامت بر خواجها  
چه روی خداییم نه الغرض بر لفظ مبارک را ند که سر مال غره ماه محرم دعای آمده است اینست بسم الله الرحمن الرحیم  
اللهم انت الله الابدی القدیم و هذه سنه جدیدنا سالک فیها العصمة من الشیطان الرجیم و الامان من الشیطان  
ومن شر کل دین و من البلاء و الافات فذک و لنا لک المعلن و العدل علی هذه النفس الامارة بالسوء و الاستغفار





کسی است که حسن و حسین و تمامی آل مراد شهادت ساند و بکشد علی بر خاست و تیغ از نیام بر کشید تا ایشان را بکشد رسول صلی الله علیه و سلم مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی برین رفته است علی بگریست و گفت یا رسول الله شما بر من موشیید و فرمود که نگفت از یاران کسی باشد گفت خبر باز علی پرسید من با شما گفتم گفت فاطمه شما فرمود پس گفت یا رسول الله ما تم غریبان من که خواهد داشت گفت امتان من بعد از ان علی رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر دو بکلیسند و شما هر دو گان را در کنار گرفته و لغره زدند که غنچ میان بنیدانیم که حال شما در آن شست چگونه خواهد بود بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک را ندوران روز که امیر المومنین شهادت خواهد یافت آن شب بزرگ حضرت فاطمه رضی الله عنها را در خواب دید که با یکی زن ان انبیا صلوات الله علیهم آید است و امن مبارک در کمر بسته در دشت که بلا همان جا که امیر المومنین حسن شهادت خواهد یافت جا رو ب میدهد و باستین مبارک خود پاک میکند پرسید ندای خاتون قیامت و ای تیغی روز محشر این چه مقام است که باستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است که حسین غریب ما اینجا سر خواهد داد و شهادت خواهد یافت بعد از ان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم از جبریل علیه السلام این حکایت پرسید چون از کسی نباشد تعزیت ایشان که دار گفت یا رسول الله امتان تو از برای فرزندان تو تعزیتها کنند و ما تم دارند که صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد و بعد از ان شیخ الاسلام بر زبان مبارک را ند که در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیه الکرسی سه بار و اخلاص ده بار چون از نماز فارغ شود صد بار سوره اخلاص بخواند بعد از ان فرمود که در او را در شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره الغریز آمده است بروایت ابو هریره رضی الله عنه که در شب عاشوره وقت بر آمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و هر چه داند از قرآن بخواند که ثواب بی حد است بعد از ان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اول الالمین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق فی هذا الیوم اعطنی فیهِ خیرا لا اوتیه ما فیهِ بائعیا رک و اصفیا رک من النوائب و البلیایا و اعطنی ما اعطیتنی فیهِ من الکرامه یحیی محمد علیه السلام بعد از ان فرمود که در او را شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره الغریز نوشته دیده ام بخط مبارک ایشان که در ان نوشته اند که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یک بار و الفتح و انما نزلنا و انزلت الارض و اخلاص و متعذبتن همه یکبار بخواند و بعد فارغ نماز در سجده رود و قل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت خواهد رو اشود بعد از ان فرمود که هاجنا نوشته دیده ام که در عاشوره بنقاد و بار بگو حی بی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را ایام زند و نام او در زمرة اولیا و



و شایخ کبار بنویسند انگاه همدین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه ناشی کردی و هزار دست  
آومی یکم و بیش کفن و زودیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار توبه کرد و دست خواجہ حسن  
بصری رحمة الله علیه تاب شد بعد ازان خواجہ او را از حال مسلمانان پرسید که کفن ایشان بیرون کردی  
چگونه یافتی گفت اگر یکے را منجمله آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را بگویم که ایشان را چه حال  
بود گفت گوری بکشادم در آن گور مردی را دیدم روی سیاه و دست پائی او دستکله آتشین و پخته از زبان  
او ریم و خون میرو و شکم او کند داری شده بوی گندگی چنان می آمد که مردم نفرت گیرند الغرض چون من  
از آنجا باز گشتم آن مرده بانگ بر من زد که چرا میگری بیا از حال من پرس که من در چه کار بوده ام که بدین  
بتلا کرده اند باز گشتم و نزدیک گور او رفتم و فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او کرده شسته اند و  
پرسید تو کیستی گفت من مسلمان ام و مسلمان زاده ام فاما مردی خر خور روزانی بوده ام چون مردم همچنان بدست  
مردم باین حالت سیدم بعد ازان باز گشتم گوری دیگر را دیدم که مردی ایستاده است بر بنه روی او سیاه کرده اند  
و گرد بر گرد او آتش در آمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان  
ایستاده همین که او را بدید فریاد کرد که توانی لے خواجہ که قدری آب دهی از تشنگی عاجز شده ام همین که او  
این سخن گفت خواتم که بدو آب دهم فرشتگان بانگ بر من زدند که زینهار این تارک الصلوة را آب ندهی که  
فرمان خدای عزوجل است این را آب ندهند انگاه ازان مرد قصص کردم که در چکار بود او گفت مسلمان  
بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار بدیدم بعد ازان  
گور دیگر بکشادم جوانی خوب روی را دیدم که صفت نتوان کرد گرد او سبزه بر آمده جو بهای روان است و حوران  
بهشت میش او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این در چه ازبه یافتی و عمل تو چه بود  
گفت ای خواجہ من بچو تو بودم و لیکن در ماه محرم در روز عاشورا از مذکری شنیدم هر که شش رکعت نماز بگزارد  
الله تعالی او را بیاورد و درین نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه داد بعد ازان بر لفظ مبارک را بیک  
و خیر است از رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که در شب یا روز عاشورا برای خوشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگزارد پس  
بر ماند او را خدا تعالی از سوال منکر و نکیر خوشنود گرداند خصمان او را محمد صلی الله علیه و آله و سلم

بتاریخ چهارم ماه صفر سنه مذکور دولت پای بوم حاصل شد چند روز دعا گوئی جانب النبی بخیرت شیخ  
محمد بانسوی که یکی از یاران اعلی شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره الغرض است بوده ام چون دولت  
پای بومس وزی شد دعا گوئی روی بر زمین آورد و فرمان شد نیتین ششم مکتوبیکه شیخ بران الدین داده بود و ارسال  
داشته شد آنرا شرف مطالعه آوردند بعد ازان بر لفظ مبارک اندوید کردی بنده روی بر زمین آورد که تن خلکی آنجا بود

و دل رنج آویخته قدس محمدم زده و از فرغانه شکاری همچون است که تو میگوی بار بار اشتیاق ما غالب آمدی که  
 میگفتی اگر چه این شود بهرم در خدمت نخواهم بروم و پیوندم بعد از آن روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ  
 چنان باید که مولانا نظام الدین است فرمود که مکتوبی بهم نوشته بودی که ان ذکر اشتیاق پایوس بسیار بود و نوشته  
 نوشته بودی آن بیت را یاد کرده ام هر بار که ترا یاد میکردم این بیت را بسنخا نم و این از حد بنظر بود اگر خوانی  
 بشنوم روی بر زمین آور و این بیت بخواند **د** زانگاه که بنده تواند در آمد بر مرید یک دیده نشاند مرا **د**  
 لطف عامت عنایتی فرموده است **د** ورنه کیم از کجا چه دانند مرا **د** چون این بیت بخوانم شیخ الاسلام را وقتی  
 پیدا شد بر خاست و در قفس شد چندان قفس کرد که آنرا حد و نهایت نبود از چاشت تا میان روز و در قفس ماند  
 چون از قفس باز آمدن در قفس خاص بدعا گوئی مرحمت شد و عصا نیز همان در عنایت فرمودند و مصلی و تغلیب چوبی  
 نیز بخش نمود و دعا گوئی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک است که ترا رخصت کنم و دیدار تو  
 بعد از آن نه بیم باز بود که همین روز و احوال است ما چند روز دیگر باش که دیدار غنیمت است بعد از آن چشم بر آب کرد  
 و امی ای بگریست این بیت را لفظ مبارک را **د** دیدار دوستان موافق غنیمت است **د** چون یافتیم حیف بود  
 اگر را کنیم **د** بعد از آن مسافران از جانب ملتان میآمدند روی بر زمین آوردند و فرغانه شد که نمیشد طعام موجود نبود  
 حرج شد بعد از آن حکایت در ماه صفر ختم المد باخیر و انظر افتاده بود بر لفظ مبارک را **د** زانگران ای صوب شهرت است  
 زیرا چه چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه وسلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغییر  
 رسول المد صلی الله علیه وسلم از سبب گرانی ماه صفر بودی و از حد گرانی است بعد از آن همدین محل فرمود که  
 رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که بگوشتن ماه صفر بشارت دهد بمن من او را بشارت دهم بدر آمدن بهشت  
 کما قال علیه السلام من بشرني بخروج الصفر ان بشارته بدخول الجنة بعد از آن همدین محل فرمود حقتعالی در سال  
 ده لک و هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند اما درین ماه نه لک است هزار بلا فرمودی آید اما درین ماه بدعا و طاعت  
 بگزارند او را از بلا هیچ گزند نرسد بعد از آن فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خدا را از بلا بای ماه صفر امین بود این  
 دعا بسیار خواند بعد از فرض هر نماز دعا این است بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله من شهر منه الزمان و استینه من  
 شهر و الزمان انی اعوذ بجلال و جبرک و کمال قدر تک ان تجیرنی من شهر منه السنه و فناء شهر اقصیت فیها و اگر  
 بالفقر یا کم انظر و فتمه بالسلامه و الساعده و الای و اولیای و اقربای و جمیع امه محمدان المصطفی صلی الله علیه وسلم  
 بعد از آن همدین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برای عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگزارد بعد از  
 فرض نماز خفتن در رکعت اول فاتحه کبار و قل یا ایها الکافرون یا زده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه انقلع  
 یا زده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق یا زده بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق

پانزده بار بخواند و سلام دهد بعد از آن چند بار آیا که نهد و آیا که نستعین بگوید بعد هفتاد بار صلوات بخواند چون این نماز پیش از وقت بخواند حق تعالی بر ملائکه که در آن روز تقدیر کرده باشد از وی بفضل خویش نگاهدارد و بعد از آن همدین محل فرمود که در شرح شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سره نوشته دیده ام که در تاسی ماه صفر سه لک و سبت هزار بلایا فرود می شود پس آن روز از روزهای دیگر گران تر است پس در آخر چهارشنبه ماه مذکور چهار رکعت نماز بگزارد و بحق تعالی او را از جمله بلاها که در آن روز نازل شود بکرم خویش نگاهدارد و هیچ بلایی گرد آن نبود تا سال دیگر و عا این ست بسم الله الرحمن الرحیم باشد یا القوی و یا شایدا المحال یا مفضل یا کرم یا الاله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن همدین محل فرمود که در بلا مبتلای شد همدین ماه صفر بود که چنانچه آورده اند که مهتر آدم علیه السلام که گندم بخورد بهین ماه صفر بود که از بهشت بیرون افتاد و بیصد سال بگریست بیک دلت که در وجود آمد بعد از آن که هیچ چیز در وجود او نماند و همه گوشت و پوست او برینخت همان آید که توبه بکن توبه تو قبول کردیم آن هم از ماه صفر بود چندان رحمت که مهتر آدم دید بعد از آن ملائم اینی فرمود بروایت و هرب بن منبه رضی الله عنه که وقتی بایبل و قابل هر دو برادر در ماه صفر برای شکار بیرون آمدند مهتر آدم ایشان را منع کرد که در ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن مهتر آدم را پاس نداشتند الغرض چون در بادیه رسیدند میان هر دو برادر گفتگو شد قابل و زمان تیج کشید بایبل را بکشت و ایشان شد که چه کردم از آنجا متخلف بنمود این خبر بسمع مهتر آدم صلوات الله علیه رسید مهتر آدم از جد دل تنگ شد مهتر جبرئیل فرمود با و گفت یا آدم فرمان می شود که از فرزندان بایبل محمد سلمان سنی باشند و هر فرزندی که از قابل پیدای شود وجود و ترسا و کافر باشند زیرا چه در ماه صفر برادر خود را کشتند بعد از آن همدین محل فرمود که قوم مهتر نوح علی نبینا علیه السلام را در بهین ماه به بلای طوفان گرفتار و هلاک گردانیدند و مهتر ابراهیم خلیل الله را که در آتش انداختند و در آن ماه صفر بود و مهتر یوسف علیه السلام را که اسیر و بربان شدند آخر ماه صفر بود و روز چهارشنبه و مهتر یحیی علیه السلام را که کارد و حلق را زدند هم ماه صفر بود و مهتر عیسی علیه السلام را که هفت پاره کردند هم ماه صفر بود و مهتر موسی پیغامبر علیه السلام را که در شکم ماهی بند کردند بهین ماه صفر بود و بعد از آن شیخ الاسلام ادا م الله بر کاشتم پیکار کرد و نعره زد و بیرونش شد چون بهوش باز آمد فرمود سلطان انبیا را که رحمت پیدا شد و بر رحمت حق پیوست هم ماه صفر بود انگاه فرمود که مثل آن جمله انبیا را هر بلایی که منزل شده است و می شود هم در ماه صفر بود و این ماه از حد گران است حق تعالی ما را دشوار و جلد سلمان را از گران ماه صفر در امان و عصمت خود نگاه دارد و الحمد لله على ذاک

بتاسیج لبست و غنیم ماه مذکور سه منور دولت یابوس میسر شد سخن در قیامه بود عینان اهل سلوک خانه  
 بودند چنانچه شیخ برهان الدین الهیونی و شیخ طاهر المهوری و شیخ جمال الدین الهیونی و هم اجماع و اذعان و حیدر صوفی  
 دیگر از خانواد دجست آمده بودند سخن در قیامه میرفت و در سوال کردند فرمود که بسبت سال من و در عالم انقلم  
 ایستاده و پنجم در جواد شده بودم درین بابت سال قتی نشسته و برخاستی و خفتی یا ندانم چنانچه از اینها جو بهای  
 خون روان شدی و پشت پای ترقیدی از بسیاری ایستادن بعد از آن دو سال باز در عالم عو افتادم درین دو  
 سال هیچ ساعتی و غنیم و لمحہ نفس اسیر آب ندادم مگر در ماهی و یا بهفته دویم سنگ بعد از آن چون کار خود بکمالیت  
 دیم ده سال آب سبز ندادم بعد از آن نفس را از روی انا شیرین شد هر روز بعهده نگاه میکردم تا مدت ده سال  
 دیگر نفس فریاد میکرد که چند روز بخوابی کشت گفتم تا دم آخر من اگر گویم طاقت شنیدن نخوان آور و معالمتها که  
 بر خود و بر نفس خود کرده ام گفتن راست نیاید الغرض جوان هفتاد و سال برین منزل گذشت انگاه حجاب از  
 میان برگرفتند آواز آمد درون بریتا سیج تقصیری دیگر را نکردی پس ما را واجب شد که بر تو بجای کنیم که این  
 آواز برآمد و خواب بازید لغز نزد و جان بحق تسلیم کرد و بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره الغرض بر لفظ مبارک  
 رانده که حال جان ران خواب بازید این بود انگاه شیخ السلام فرمود که آری هر که مجاهده کند و مشایه بداند بعد  
 از آن این شغوی بزبان مبارک اندک در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند که با نجا ملک الموت بنگذیر هرگز  
 بعد از آن فرمود که وقتی بزگره را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را زار زار بکش یعنی مراد ندید و هر آرزو که  
 کند بدو رساند و طاعتی که بدان نفس اضی باشد بکند بعد از آن همدین محل فرمود که خوابه یوسف حشیتی قدس سره  
 الغرض با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت کنی در دو رکعت نماز ختم قرآن کنم بدین سه رکعت با ایشان  
 یک روز موافقت نه و دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات بود و بعد کرد که تا بسبت سال  
 نفس خود را آب سید میم آن کابلی نفس از آن بود که در آن شب آب سیر نخورده بود انگاه همدین محل فرمود که  
 شاه شجاع کرمانی چهل سال نخفت بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعد از آن هر جا که رفتی جاده خواب برابر  
 کردی و خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود انگاه الهی آواز داد که می شاه شجاع آن شره  
 بیداری چهل سال بود که سختی اکنون باز گرد و اگر همچنان با منی که پیش ازین می بودی آن مان دولت  
 بتو رسد بعد از آن شیخ الاسلام چشمه آب کرد و بر لفظ مبارک رانده که چون آخر وقت نقل خوابه شجاع  
 کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خوابه کرد و در آن روز هزار رکعت نماز بگزارد و دوم بر صلی و خواب شد  
 حضرت ذوالجلال را بار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خوابی آمد یا چند روز دیگر با من  
 خوابی ماندگفت الهی مرا جای بودن مانند خود ام آمد همدین بود که بیدار شد و صبح کرد و دو گانه بگزارد و وقت

نماز مختن بود سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد انگاه شیخ الاسلام لغوه نبرد و بیوش شد چون بیوش آمد این  
 مشنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کجا ملک الموت نگذرد هرگز  
 بعد از آن فرمود که وقتی بایزید را پرسیدند که یک حکایت از مجاهده خود بگوئی گفت بشما چیزی بگویم که طاعت  
 شنیدن نیارید اما محاله که بانفس خود کرده ام اندک بگویم آنچه آن بود که شبی نفس ابرای عبادت  
 طلبیدم نفس کاهلی کرد از آن بود که در آن شب دو خرم از وظیفه زیادت خورده بودم الغرض نفس با من  
 موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که خراجدگاه خورم در مدت پانزده سال نفس خود را چیزی ندادم  
 هم در آن زمان بعد از آن گفت هر چه فرمائی بکنم انگاه خواب بستم و او را دم نفس فراموش داشت هر چه  
 با او میگفتم میکرد بلکه از آن زیادت شد بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه را  
 پرسیدند که کار مجاهده خود تا کجا رسانیده گفت تا اینجا رسانیده ام که دو گان و سه گان سال میگذرد که نفس  
 آب نمیدهم تا مدت ده سال شده است که آب سیر نداده ام و هر شب تا دو ختم قرآن بختم بکار دیگر مشغول نشوم  
 بعد از آن از نقل خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه حکایت فرمودند که روزی خواجه و اصحاب گرد  
 برگردن شسته بودند مذکور از موت اولیاء میگردید این محل آئنده باید جامه سبز پوشیده مروی خوب روی  
 و خوب صورت و نیک سیرت سیب بردست روی بر زمین آورد و فرمان شد بشنیدن خواجه ذوالنون مصری  
 هر بار حکایت میکرد که خوش آمدی و نیکو آمدی و صفای آوردی زمانی برآمده سیب بردست داشت بدست  
 خواجه ذوالنون و او خواجه بهر دو دست آن سیب گرفت تبسم کرد و فرمود شما باز گردید چون آئنده باز گشت  
 خواجه خلق را معذرت کرد و باز گردانید همین که زمانی برآمد مستقبل قریب نشست و قرآن خواندن آغاز کرد و همین که  
 قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد از آن خواجه را در جنازه کردند پیش سجد آوردند و بجا  
جنازه بگزارند همچنان بانگ نماز برآمد چون اینجا رسیدند که اشهد ان لا اله الا الله خواجه دست از کفن برداشت  
 و انگشت شهادت برگرفت و گفت اشهد ان محمدا رسول الله انگشت ایستاده بود و هر چند خلق الله خود شنیدند  
 انگشت فرو خواندند نخواستند از برآمد که ای مسلمانان انگشتی که ذوالنون بنام محمد صلی الله علیه و سلم برگرفته  
 است تا دست رسول الله صلی الله علیه و سلم نگیرد انگشت فرو نشود و بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره را  
 این مشنوی بر زبان مبارک راند و می بای برگشت **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کجا  
 ملک الموت نگذرد هرگز بعد از آن بر لفظ مبارک راند که خواجه سید شری بن عبد الله تشری رحمه الله علیه  
 نقل کرد چون جنازه خواجه بیرون آوردند جماعتی یهودی در تشر از حد منکر بود و سر و رقوم پائی برهنه میداشتند  
 و نزد یک جنازه خواجه آمد و گفت جنازه فرود آید تا من سلمان شوم چون جنازه فرود آوردند آن چو نزدیک

نزدیک خواجه ایستاد و روی سوی خواجه کرد که ای خواجه مرا تلقین کن تا من مسلمان شوم همین که آن جهود با قوم خود و با هزار کس آمده بود این سخن گفت خواجه دست از کفن برآورد و چشم بکشاد و گفت بگو اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد عبده و رسوله همین که این گفت دست و کفن کرد و چشم بست آن جهود مسلمان شد خلق از جهود سوال کردند که توجیه بر آن دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت آن زمان که شما جنازه بر آن آوردید من نظر بجانب آسمان کردم بانگ صبی شنیدم و در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که جمله ملکات از آسمان فرو می آیند و طبقهای نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خواجه سهیل بن عبد الله تستری ثمار کردند ازین سبب همان شدم و گفتم در دین محمد صلی الله علیه و سلم ایچنین مروانند انگاه شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و این فواید میفرمود و در عالم تفکر بود و این مثنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک راند **در کوی تو** عاشقان چنان جان بدستند که بانجا ملک الموت نگذرد هرگز نه انگاه **لا اله الا الله** این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی ملی حقه علی علیه و در خواب دید گویی عیش اگر فته بر سر فرو میسر چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش کگویم گفت جزو خواب بایزید و دیگر کسی نیست بروم و این خواب را پیش می گویم تا تعبیر کند چون بفرتم دیدم که شوری در بطام افتاده خلق و گریه و تضرع ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خواجه بایزید علیه الرحمه نامد شیخ علی بانگ بر زمین زد و نعره زنان روان چون نزدیک جنازه بایزید رسید جنازه خواجه را بر سر آورده بودند آنجا کسی بود از خلق که جنازه خواجه گیر و شیخ علی هزار حیل و دشواری در آمد جنازه خواجه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه بایزید عیش خدای است که بر سر کرده می بری بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال عالم گوی در عالم مجاهد بود و روز دهم نهم شب ایستاد و هرگاه وقت درآمد میگزارد و باز در آن عالم مشغول می شد و نگاه همدین محل فرمود که آن روز که خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره الغرین نقل کرد و آنچنان بود که بخیرت خواجه شسته بودند و در آن روز اندام مبارک ایشان کسر داشت و خواجه منتظر نشسته الغرض مردی کاغذ خیری بردست گرفته بیا و سلام کرد و بچینکه آن کاغذ بردست خواجه داد و خواجه آن کاغذ را مطالعه کرد و در آن نام مهد بود خواجه دیده بر آن نام نهاد گویی جان در حق خواجه نبود هزار نفر در عالم افتاد که خواجه قطب الدین نامد الغرض خواجه را غسل دادند و در جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که برگردد و همه حیرت زده ماندند بعد از زمانی آواز صعب بر آمدن گرفت خلق باز گشتند انگاه نماز بگزار و ندخواستند که جنازه را برگزیند بفرمان خدای عزوجل در هوا شد خلق دنبال جنازه او کردند و پس بانجا که مغنی و بیگانه بودند همه بیامدند و مسلمان شدند از ایشان پرسیدند که چه بر آن دیدید گفتند دیدیم که فرشتگان جنازه خواجه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعره زد و میفتاد و این مثنوی بر زبان مبارک راند **در کوی تو** عاشقان چنان جان بدن

کاخجامک الموت نگنجد مگر به خدمت خواجه همدین محل بود که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام قدس الله روحه و الغریب  
بنماز مشغول شده طلق و دعا گوئی بازگشت الحمد لله على ذلك \*

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سنه ست و شصین و ست مائت دولت قدربوس حاصل شد این بنده  
را بخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اهل صفه حاضر بودند بر لفظ مبارک رانده که مولانا نظام الدین  
ولایت هندوستان دادیم و صاحب سجاد گردانیدیم همین که این سخن بر زبان مبارک رانده بنده بار  
دوم بروی بر زمین آورده فرمان شد بر کن ای جهانگیر عالم بر فردو دستار شیخ قطب الدین بر برداشت  
عطا کرد و عصا بر دست داد و فرمود بدست خود پوشانید فرمود که برو و گمانه بگزار چون استقبال قبله شدم  
دست بگرفتم و روی سوی آسمان گرداندم که ترا بخدا سپردم برو بعد از آن گفت این همه ترا میدهم  
سبب آنکه تو وقت آخرین بر سر انخواهی بود و این سخن هم بگفت که من نیز وقت نقل خواجه خود شیخ  
قطب الدین بختیاراوشی حاضر بودم در هاشمی بودم الغرض بعد از آن شیخ بدر الدین اسحاق را فرمان  
شده که مثال بنویس چون مثال بستم سر من در کنار گرفت و گفت بخدا رسانیدم انگاه فرمود شیخ  
جمال الدین رانه بینی باز شیخ الاسلام فرمود که امروز عس رسول بهیصلی الله علیه وسلم است باش  
فردا روان شوی بعد از آن همدین محل فرمود که امام شافعی رحمه الله علیه در کفایه خود آورده است  
بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی الله عنه که نقل کردن رسول بهیصلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع  
الاول بود روز دیگر برای منجزه داشته بودند و در اندام مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی  
طوش می آمد گوئی جمله عطریات عالم در وجود مبارک سخت کرده اند و مقدار ذره تفاوت نکرده بود چنانچه  
در حیات بود بعد از نقل همچنان بوده است آنروز چندین هزار چهره و مسلمان شدند و روز و آشتن  
رسول صلی الله علیه وسلم را برای منجزه بود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم رانه حجره بودند هر روز  
یک حجره طعام میداد چون هر نه حجره طعام بداد و روز دوازدهم امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
طعام بداد چنانکه جمله خلق مدینه را رسید چون روز دوازدهم شد شربت یافت از بن حبیب که مالان  
دوازدهم روز عس میکنند میگویند که عس رسول صلی الله علیه وسلم دوازدهم است اما برایت  
صحیح نقل رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع الاول بود بعد از آن همدین محل فرمود  
چون رسول صلی الله علیه وسلم را زحمت زیاده شد سه روز نخوابد که در مسجد ایستاد بعد از سوم روز  
بالا برد و حجره رسول صلی الله علیه وسلم بیامند که در که الصلوة بار رسول الله رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم بر خاست و گفت بلال را بگویند که ابو بکر و عمر بیامند تا در مسجد برویم با بکر و عثمان علی رضی الله عنهم آیت



بیامد رسول الله صلی الله علیه وسلم برکت ایشان دست مبارک نهاده در مسجد بیامدند خواستند که است  
 کنند نتوانستند دست ابو بکر گرفته پیش فرستادند از شش پده این حال لغو از اصحاب برآمد نزدیک بود که  
 از هر یک ایشان آب شود الغرض رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت در حجره بیامد و غلطید کلیم سیاه بود  
 بالکشیفتگی گزاشته بود که اعوانی بیامد و بر دست زد از آواز دست او لرزه در دیوار افتاد و فاطمه رضی الله عنها  
 بر در آمد و گفت که این زمان محل نیست هر چند فاطمه رضی الله عنها معذرت میکرد و او بشنود و او شنود  
 چنانچه ازین سخن در گوش مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید فاطمه را طلبید و گفت ای جان پدر  
 این عزیز اعوانی نیست بل کسی است که اگر در بندگی از دیوار درآید و اگر دیوار بر کنی در ره سوراخ  
 درآید و فرزندان را بشیم کند این حرمت پدر تو نگاه میدارد اگر اجازت می طلبد بگو تا درآید و اگر بر  
 حکمی که آمده است بغافور ساند لغو از حجره برخاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد و فرمان شد  
 بنشین بنشین فرمود بگو یا آمده ملک الموت گفت زیارت تو مرا فرمان است آن زمان که طلبند ادب  
 و از روی و انگاه این سخن هم بگوئی که یا محمد اگر بیا بی جان ترا قبض کنم و اگر بمانی باز گردم رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم گفت یا ملک الموت زود باش در کار خود ز من صبر کن تا برادرم جبرئیل بیاید همان زمان جبرئیل  
 علیه السلام آمد و گفت یا اخئی کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ملک الموت طبقهائی نور  
 بردست گرفته منتظر جان پاک تو اند و درهای بهشت و آسمان کشاده اند و اوج انبیا و منظر ایتاده حورهای  
 بهشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بهشت آراسته کرده تا که تو آئی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود یا  
 اخئی جبرئیل ازین نمی پرسم اما بگوئی که بعد از نقل من احوال امت چگونه خواهد بود جبرئیل علیه السلام گفت  
 یا رسول الله مرا نیز فرمان است که امتان خود را بمن سپار تا فردای قیامت همچنانکه در حیات تو بودند ترا  
 بسپارم انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که مقصود من همین بود بعد از آن ملک الموت را  
 فرمان داد که بیا اکنون در کار خود باش همین که ملک الموت دست در کف پائی مبارک نهاده پائی  
 پاره شد و دست در و ل انداخت جان پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض کردن گرفت کاسه  
 پر آب در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و بار دست مبارک خود را آن آب میکرد و سینه مبارک  
 خود فرو می آورد این میگفت اللهم هون سكرات الموت یعنی بار خدایا تلخی جان کردن آسان  
 گردان چون نثاره خلق رسید لب می جنبانید فاطمه رضی الله عنها گفت من گوش نهادم که بشنوم  
 شنیدم که میگفتی که اللهم بجزمت جان را دن محمد صلی الله علیه وسلم رحمت کنی بر امتان من و تا وقت  
 آخرین همین گفتن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد لغو از جگه حاضران مجلس برخاست



شیخ الاسلام بہوش چون بہوش آمد روی سوی دعا گوی کرد فرمود از برائے کسی کہ جملہ عالم آفسریدند  
و ملک خود بدوستی وی حق تعالیٰ ظاہر کرد اور از میان عالم بردن من و کوہستیم کہ دم حیات زخم  
پس نایز خود را در میان رفگان دانیم اما زاد و راحلہ را تہمیر کنیم و در غفلت و گفتگو سپردیم باشند کہ  
فروای قیامت شہر منگی نیا رد چون شیخ الاسلام قدس اندر سرہ العزیز این سخن تمام کرشمس دیر  
پیش شیخ الاسلام حاضر بود روی بر زمین آورد و گفت نظم از گفتا خواجہ نظامی فراہم آمدہ است اگر انہ  
لطف فرمان شود بخوانم فرمان شد بخوان چون شمس دیر این نظم بخواند و شیخ الاسلام قدس اندر سرہ  
العزیز جان و گرفت کہ یک پاس در حال ماند وقتی با راحت بود آن روز بارانی خاص شمس دیر عیشہ  
بعدہ اندن این نظم در تلاوت مشغول گشت از بندگان این دیار چنان شنیدم تا غایتی کہ نقل شیخ  
الاسلام بود قدس اندر سرہ العزیز با یکیش مشغول شد کہ مشغولی حق دہد علم نظم کہ شمس دیر خواندہ است نوشتہ میشود نظم

جہان چیست بجز ز نیرنگ اند نقیصہ نہ بیند درین باغ کس درین چار سو بیگانہ نیست در و ہر دمے نو برے میرسد جہان گر چہ آرا مگاہی خوش است و و در دارد این باغ آراستہ در آ از درے باغ بنگر تمام اگر زیر کے با گلے خوگیر درین دم کہ داری بشادوی بسج یکے را در آرد بہ ہنگام تہ سبز	رحائے بچک آرا ز چنگ او تماشا کنند ہر یکے ہر نفس کہ کیسہ بر مرد خود کامہ نیست یکی میسر و دیگرے میرسد مشتابندہ را غل در آتش است در و بند این صرد و بر خاستہ زدیگر درے باغ بیرون خرام کہ باشد بجا ماندنش ناگزیر کہ آئندہ در زیر چیت و بیج و گرا ز ہنگامہ گوید کہ خیسر
--	---

نظامی سبک باش یا ران شدند  
تواند ہی بغم غمگاران شدند

الحمد للہ علی احسانہ کہ لمفونات حضرت قطب الاقطاب بابا فرید گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ مولائہ حضرت نظام الدین اولیاء  
الموسوم بہ راحت القلوب سن سہی کار پر دازان مطبع اہتمام جناب مولوی محمد عبد الاحد صاحب المطابع بافتہ مقبول طبائع  
فاصل علم گدیز مہنہ دارمہ

